



مدرسان شریف

فصل اول

«بیهقی و تاریخ بیهقی»

ابوالفضل محمدبن حسین، کاتب و مورخ مشهور ایرانی، در سال ۳۸۵ هجری قمری در روستای حارث‌آباد بیهق به دنیا آمد. وی در جوانی وارد دستگاه حکومت محمود غزنوی شد و در زمان ریاست ابونصر مشکان به خدمت دیوان رسالت درآمد. بیهقی در دوران صاحب‌دیوانی بونصر مشکان، به‌عنوان دستیار او خدمت می‌کرد و همچنین مسئولیت پاک‌نویس کردن نامه‌های رسمی را برعهده داشت. بعد از مرگ بونصر، بیهقی تا دوره حکومت فرخزاد بن مسعود به دبیری پرداخت؛ اما در اواخر سلطنت فرخزاد، از دبیری کناره گرفت و به تصنیف تاریخ گرانهای خود همت گماشت. بیهقی در این تاریخ به شرح مفصل نیمی از تاریخ غزنویان، یعنی از سال ۴۰۹ در دوره سلطنت محمود تا سال ۴۷۰ در دوره سلطنت ابراهیم، پرداخته است؛ اما بخش اعظم این کتاب مفقود شده و تنها ۶ جلد آن به دست ما رسیده است.

نویسندگان مختلف از این اثر که مشتمل بر سی جلد است، با عناوین مختلف نام برده‌اند. تقریباً مشخص است که چون هر جلد درباره‌ی فرمانروایی خاص نوشته شده است، عنوان متفاوتی با سایر جلدها دارد؛ بنابراین کل مجموعه‌ی سی جلدی، عنوان عمومی جامع التواریخ یا تاریخ السبکتکین را داشته است. بخشی که امروزه در دست است، شامل جلدهای پنج تا ده است؛ این شش جلد که معمولاً تاریخ بیهقی نامیده می‌شود و دربرگیرنده حوادث روزگار پادشاهی امیر مسعود فرزند محمود غزنوی، جنگ ترکمانان، شکست دندانقان، بر تخت نشستن طغرل سلجوقی، تعریف ولایت خوارزم و تاریخ آن از هنگام انقراض آل مأمون و افتادن آن سرزمین به دست سلطان محمود و حکمرانی آلتونناش حاجب در آن سامان تا چیرگی سلجوقیان است. علاوه بر مطالب مذکور که محتوای اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، آگاهی‌های سودمندی از دوره سامانیان، صفاریان، طاهاریان و سلجوقیان در این اثر یافت می‌شود. همچنین نام گروهی از شاعران پارسی‌گو و تازی‌گو و نزدیک به چهارصدوپنجاه بیت از اشعارشان نیز در این کتاب آمده است.

به اعتقاد پژوهندگان و اهل فن در علم تاریخ‌نگاری، بیهقی توانسته شیوه دقیق علمی را در نگاشتن تاریخ به کار برد و از آغاز کار در دیوان رسالت غزنوی مقدمات این کار بزرگ را فراهم آورده و به مطالعه مطالب معتبر تاریخی اهتمام ورزیده و سرانجام اثری جاودانه و موثق برای آیندگان بر جای گذاشته است.

محتوای جلد پنجم

وقتی که سلطان محمود غزنوی در آستانه مرگ قرار گرفت، پسر کوچک خود، محمد را به جانشینی خویش برگزید؛ لیکن مسعود که از محمد بزرگ‌تر و ولیعهد پدر بود، به این وصیت گردن نهاده و قیام کرد؛ جمعی از سرداران و سران غزنوی نیز که ستاره اقبال او را بلندتر می‌دیدند، از گرد محمد پراکنده شدند و جانب مسعود را گرفتند و او بدین‌گونه به آسانی بر برادر فائق آمد. مسعود پس از آنکه در سلطنت استقرار یافت، درصدد گوشمالی دادن یکایک کسانی برآمد که برادر را در رساندن به پادشاهی یاری کرده بودند. با وجود این توجیه بزرگان که به دلیل دور بودن امیر مسعود از پایتخت هنگام مرگ سلطان محمود، بنابر صلاح وقت امیر محمد را بر تخت نشانند و نیز کمکشان به مسعود در به قدرت رسیدن، نتوانستند خود را از آتش خشم مسعود برهاند و یکی پس از دیگری جزای خیانت خود را دیدند.

نامه حشم تگیناباد به امیر مسعود

وقتی که امیرمحمود درگذشت و امیرمحمد به جای او بر تخت نشست، امیرمسعود در سپاهان بود و قصد داشت که به سوی همدان و بغداد لشکرکشی کند؛ اما وقتی که از (رویدادها) اطلاع یافت از عزیمت به بغداد منصرف شد و از سپاهان (اصفهان) به ری و از ری به نیشابور و هرات بازگشت. حاجب علی قریب که مهمترین نقش را در بر تخت نشاندن امیر محمد داشت، این‌بار او را در قلعه کوهتیز تگیناباد بازداشت کرد و به همراهی بزرگان تگیناباد نامه‌ای با این محتوا برای امیرمسعود فرستاد: «زندگانی دارنده جهان، پادشاه بزرگ، دهنده نعمت‌ها در بزرگی و سعادت و سلطنت و پیروزی و رسیدن به آرزوها و حاجت در دو جهان دراز باد؛ این نامه را بندگان از تگیناباد نوشتند تا از احوال لشکر پیروز که در اینجا ساکن‌اند خبر دهند؛ بدانگونه که هرگاه فرمان شاه برسد، دسته‌دسته برای خدمت به درگاه عالی خداوند خواهند آمد؛ زیرا سختی و بلا از بین رفت و کارها سامان یافت و گردش تقدیر و فرمان در روان کردن بخشش و دهش از آن خداوند است و خداوند خواست و مشیت خود را به صورت‌های گوناگون آشکار کرد؛ زیرا سلطنت روی زمین از احسان اوست.



مدرس‌ان شریف

فصل دوم

«آغاز تاریخ امیر شهاب‌الدوله مسعود بن محمود رحمة الله عليه»

البتکین که بنیانگذار سلسله غزنوی است، مقام سپهسالاری سامانیان را داشت. بعد از او دامادش سبکتکین جانشین او شد و بعد، محمود (فرزند سبکتکین) به قدرت رسید. تا آن زمان، حکومت غزنوی مانند نهالی نوشکفته بود؛ اما زمانی که پادشاهی به امیرمسعود رسید، این نهال رشد کرد و به حد اعلای خود رسید.

گزیده عبارات مهم

- ۱- هر چند این فصل از تاریخ مسبوق است بدانچه بگذشت در ذکر، لکن در رتبه سابق است.
 - ✦ دشواری‌ها و نکات: مسبوق: پیش‌گرفته / سابق: پیش‌گیرنده.
 - مفهوم: گرچه این فصل پس از فصل پیشین آمده است، اما از نظر تسلسل وقایع تاریخی باید قبل از آن می‌آمد.
- ۲- من که فضلی ندارم و در درجه ایشان نیستم، چون مُجتازان بوده‌ام تا اینجا رسیدم.
 - ✦ دشواری‌ها و نکات: مُجتازان: جمع مُجتاز، گذرنده
 - مفهوم: من که علم و دانشی ندارم و هم‌پایه آن‌ها در فضل نیستم (خود را شایسته کار تاریخ‌نگاری نمی‌دانم) و گذرا به این کار پرداخته‌ام تا تاریخ را به اینجا رسانیده‌ایم.
- ۳- از شهامت و تفرّد او در همه ادوات سیاست و ریاست واقف گشته.
 - ✦ دشواری‌ها و نکات: واقف: آگاه، خبردار / تفرّد: یگانه شدن، بی‌مانند شدن.
 - مفهوم: از دلیری و یگانگی او در همه شئون سیاست و فرمانروایی آگاه شده‌اند.
- ۴- اسکندر مردی مُحْتال و گُربز بود.
 - ✦ دشواری‌ها و نکات: محتال: حيله‌گر / گربز: مکار، چاره‌گر.
 - مفهوم: اسکندر مردی حلیه‌گر و زیرک و مکار بود.
- ۵- اسکندر مردی بوده است با طول و عرض.
 - مفهوم: اسکندر مردی بوده است با شهرت و نام‌آور در طول زمان.
- ۶- و بانگ و برق و صاعقه، چنان‌که در بهار و تابستان ابر باشد که به پادشاهان روی زمین بگذشته است و بباریده و باز شده، فَكَانَهُ و سَحَابَةٌ صَيْفٍ عَنِ قَلِيلٍ تَقَشَّعُ
 - ✦ دشواری‌ها و نکات: باز شده: پراکنده و متفرق شده و زائل گشته است.
 - معنی: رعد و برق و باران همان‌طور که در بهار و تابستان ابر است، از پادشاهان روی زمین نیز گذشته و باریده و پراکنده شده است.
 - چنانکه گویی وی ابر تابستان است که به اندک زمان پراکنده می‌شود. (مانند ابر تابستان سریع بر پادشاهان گذشت و قلمروی آنان را فتح کرد و رفت).
- ۷- پس از وی پانصد سال ملک یونانیان که بداشت و بر روی زمین بکشید.
 - مفهوم: بعد از او پانصد سال پادشاهی یونانیان دوام یافت و بر روی زمین امتداد پیدا کرد.



مدرسایان شریف

«قابوس نامه»

قابوس نامه، اثر مشهور عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر، کتابی سودمند و خواندنی است که در سال (۴۷۵) هجری، در چهل و چهار باب نوشته شده است. عنصرالمعالی کیکاووس از آل زیار بود. اجدادش در نواحی شمالی ایران شامل گرگان، طبرستان، گیلان و جبال سالها حکومت و امارت داشتند. خود او نیز اگر از سلطنتی باشکوه و قدرتمند برخوردار نبود. باری به رسم امیرزادگان آن عهد دستگامی داشت و آداب ملکداری را فرا گرفته بود. به علاوه از دانش‌های زمان و فنون و پیشه‌های گوناگون اطلاع فراوان داشت. با پادشاهان و بزرگان عصر، از قبیل سلطان محمود غزنوی و ابوالسوارشاور ابن فضل شتادی حشر و نشر داشت. علاوه بر این، باید تجربه‌های ۶۳ سال زندگی قبل از تألیف قابوس نامه را نیز افزود.

این فضایل گران قدر ممکن است برای کسان دیگر نیز حاصل شود؛ اما آنچه اثر وی را امتیاز خاص می‌بخشد، صداقت و صراحت لهجه‌ی اوست. عنصرالمعالی کتاب قابوس نامه را به صورت «پندنامه» ای برای فرزندش، گیلان‌شاه، نوشته و همین صفت بارز، یعنی صمیمیت و صداقت نویسنده اصالتی برجسته و ممتاز به کتاب بخشیده است؛ به طوری که نوشته‌های او را می‌توان سخنی شمرد از دل برخاسته و بدین سبب است که لاجرم بر دل می‌نشیند.

نمونه‌ی این صداقت او را در همان مقدمه کتاب می‌توان یافت، آنجا که از سبب تألیف کتاب سخن می‌راند و به فرزندش می‌گوید: «می‌دانم که هیچ پسر پند پدر خویش را کاربند نباشد ... اگرچه این سخن مرا معلوم بود، مهر پدری و دلسوزی پدران مرا نگذاشت که خاموش باشم.» از این قبیل است آنچه در باب شراب خوردن می‌نویسد: «به حدیث شراب خوردن نگویم که شراب خور و نیز نتوانم گفتن که مخور که جوانان به قول کسی از جوانی بازنگردند. مرا نیز بسیار گفتند و نشنیدم تا از پس پنجاه سال ایزد تعالی رحمت کرد و توفیق توبه ارزانی داشت.»

عنصرالمعالی از آن دسته ناصحان نیست که خود بر مسند بلند اخلاق و پرهیزگاری، به تفاخر تکیه می‌زنند و دیگران را در زیر آلوده‌دامنی، حقیر می‌بینند. وی با کمال صمیمیت و همدلی از لغزش‌های جوانی خود یاد می‌کند؛ بد و خوب هر چیز را می‌نماید، آنگاه چون آدمی را مستعد لغزشی می‌بیند، می‌گوید: «اگر از عهدی نفس خویش بر نیامدی «چون بزه خواهی کردن باری بزه‌ی بی‌مزه مکن، سیکمی که خوری خوش‌ترین خور و سماع که شنوی خوش‌ترین شنو تا اگر اندر آن جهان مأخوذ باشی بدین جهان معیوب و مذموم نباشی.» جهد کن تا عاشق نشوی. اگر کسی را دوست داری باری کسی را دوست دار که به دوستی ارزد. معشوق خود بظلمیوس و افلاطون نباشد و لکن باید که اندک مایه خردی دارد و نیز دانم که یوسف یعقوب نباشد؛ اما چنان باید که حلاوتی و ملاحظتی باشد وی را تا زبان مردم بسته باشد و عذر مقبول دارند که مردم را از عیب کردن و عیب جستن یکدیگر چاره نباشد.» آنچه در قابوس نامه موجب شگفتی است، گذشته از اسلوب ساده و نثر دل‌انگیز عنصرالمعالی و لطف ذوق و حسن تعبیر او در نویسندگی، وسعت اطلاعات و معلومات وی در زمینه‌های مختلف است. نگاهی به فهرست ابواب کتاب و موضوع‌های گوناگونی که درباره هر یک بحث شده است، نشان می‌دهد که عنصرالمعالی مردی پرمایه و کتاب‌خوانده است و در انواع رشته‌های علوم و فنون آن عصر چیزها آموخته است.

کج مثال ۱: قابوس نامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر در چه سالی نوشته شده است؟

(۴) ۴۷۵ هجری

(۳) ۴۹۲ هجری

(۲) ۴۲۹ هجری

(۱) ۴۵۷ هجری

پاسخ: گزینه «۴» قابوس نامه اثر مشهور عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر، کتابی سودمند و خواندنی است که در سال (۴۷۵) هجری نوشته شده است.

کج مثال ۲: قابوس نامه در چند باب نوشته شده است؟

(۴) چهل و چهار باب

(۳) چهل و دو باب

(۲) سی و نه باب

(۱) سی و چهار باب

پاسخ: گزینه «۴» قابوس نامه اثر مشهور عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر در چهل و چهار باب بوده که در سال (۴۷۵) هجری نوشته شده است.



باب اول: در شناختن ایزد تعالی

آگاه باش ای پسر که هیچ چیز نیست از بودنی و نابودنی و شاید بود که آن شناخته‌ی مردم نگشت چنانکه اوست، جز آفریدگار جلّ جلاله که شناخت را در او راه نیست و جز او همه شناخت گشت. چه شناسنده‌ی خدای آن‌گه باشی که ناشناس شوی.

+ **دشواری‌ها و نکات:** شاید بود: ممکن‌الوجود / شناسنده: آنکه چیزی یا کسی را بشناسد. اسم فاعل از «شناختن» / بودنی و نابودنی: هست و نیست. معنی: ای پسر، بدان که هر چیز موجود و معدوم و ممکن‌الوجود را همان‌طور که در واقعیت هست، انسان می‌تواند بشناسد؛ به جز وجود باری تعالی که کسی را به شناخت او راه نیست و جز او همه چیز قابل شناخت است؛ زیرا زمانی می‌توانی، به وجود حق پی ببری که فنا یابی. تو به گمان در خود نگر در آفریدگار منگر و در ساز نگر و سازنده را بشناس و نگر تا درنگ ساخته سازنده‌ی از دست تو نرباید که همه درنگی از زمان بود و زمان گذرنده است و گذرنده را آغاز و انجام بود.

+ **دشواری‌ها و نکات:** ساز: ساختگی کارها، سامان، ساخت معنی: ای انسان، سعی کن برای شناخت حق، به وجود خود نگاه کنی نه اینکه به خداوند نگاه کنی. سعی کن از طریق شناخت ساخته شده، به سازنده آن پی ببری و مواظب باش که طولانی بودن مدت وجود عالم مخلوقات نظر تو را از خالق باز نگیرد؛ زیرا طولانی بودن حاصل زمان است، زمان گذرنده؛ و گذرنده آغاز و پایان دارد؛ پس این مدت طولانی وجود عالم مخلوقات هم آغازی دارد و خداوند آن را آغاز کرده است.

و اگر کردگار بر زلفان خداوند شرع بندگان را گستاخی شناختن راه خویش ندادی، هرگز کسی را دلیری آن نبودی که در شناختن راه خدای عزوجل سخن گفتن که به هر نامی و هر صفتی که خدای را عزوجل بدان بخوانی بر موجب عجز و بیچارگی خود دان، نه بر موجب الوهیت و ربوبیت که تو خدای را تعالی سزای او نتوانی ستودن. پس چون بسزایی او را نتوانی ستودن، شناختن چون توانی؟

+ **دشواری‌ها و نکات:** خداوند شرع: پیغمبر منظور است. / گستاخی: جرئت، جسارت / سخن گفتن که: (که) در اینجا یعنی: زیرا که / زلفان: زبان / عزوجل: عزیز و گرامی است. / بسزا: شایسته

معنی: اگر خداوند از طریق زبان پیامبر اسلام اجازه‌ی شناخت خود را نمی‌داد، هیچ‌کسی جرئت و شجاعت آن را نداشت که در راه شناخت حق قدم بردارد. به هر نامی و صفتی که خداوند بلندمرتبه را بخوانی این نام و صفت را نشانه عجز خود بدان نه نشانه مقام ربوبیت حق؛ زیرا تو خداوند بلندمرتبه را آن‌طور که شایسته اوست نمی‌توانی ستایش کنی؛ وقتی نمی‌توانی آن‌طور که شایسته اوست او را ستایش کنی، چگونه می‌توانی، به شناخت حق راه یابی؟ بدان ای پسر که من پیر شدم و ضعیفی و بی‌نیروی و بی‌توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی را از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی بینم که این کتابت را دست چاره‌جویان بسترده نتواند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** توش: توان / منشور: حکم / عزل: برکناری / کتابت: نوشتن، تحریر / سترده: از بین بردن؛ سترده نتواند: نمی‌تواند بسترده؛ کاربرد مصدر به جای مضارع التزامی بعد از افعال شبه معین نظیر توانستن، خواستن، فرمودن و ... توانست رفتن، خواست زدن، فرمود نوشتن؛ یا بعد از فعل آغازی «گرفتن» و «آغازیدن»: خواندن گرفت، بد سگالیدن آغازند.

مفهوم: این پسر بدان که من پیر شدم و ضعیفی و ناتوانی بر من چیره شده است و نوشتن حکم برکناری از زندگی را به وسیله موی سفید خود بر رویم، می‌بینم؛ نوشتنی که دست چاره‌جویان نمی‌تواند آن را از بین ببرد.

کلمه مثال ۳: عبارت: «منشور عزل زندگانی از موی خویش بر روی خویش کتابتی می‌بینم» یعنی:

(آزاد: ۸۶)

(۱) فرمان ترک کار با موی سفید بر چهره‌ام نقش بسته است.

(۲) آثار ترک حیات را با موی سفید بر چهره خود می‌بینم.

(۳) فرمان باز گرفتن زندگی‌ام را با موی سفید بر رویم نوشته می‌بینم.

(۴) موهای سفید من فرمان بازماندن از زندگی را بر چهره‌ام نگاشته‌اند.

پاسخ: گزینه «۳» «کتابت» به معنی نوشتن، در هیچ گزینه‌ای به جز گزینه ۳ نیامده است.

معنی: نوشتن فرمان برکناری از زندگی را به وسیله موی سفید بر رویم می‌بینم.



مدرس‌ان شریف

«سیاست‌نامه»

مقدمه

ابوعلی حسن ملقب به نظام‌الملک، مؤلف سیاست‌نامه (سیرالملوک)، پسر خواجه ابوالحسن علی‌بن‌اسحاق است. وی در یکی از قرای طوس، به سال (۴۰۸ ه.ق) به دنیا آمد. اجداد او از خاک بیهق سبزواری بوده‌اند. علی‌بن‌اسحاق به خدمت ابوالفضل سوری‌بن‌المعتز درآمد که حکمران خراسان از جانب سلطان محمود بود، و تا آنجا پیشرفت کرد که به اداره‌ی امور مالی و حکومتی طوس انتخاب شد. در همین دوره بود که خواجه در آن سرزمین متولد شد و به همین سبب، به «طوسی» شهرت یافت. در ایام تسلط ترکمانان بر خراسان که از سال (۴۲۸ ه.ق) آغاز شد، حکومت بلخ با ابوعلی‌بن‌شادان بود و خواجه در زیردست او به دبیری روزگار می‌گذرانید. چون چغری، برادر طغرل اول پدر البارسلان سلجوقی، بر ترمذ و بلخ غلبه یافت، ابوعلی‌بن‌شادان را به وزیری خود برگزید و بدین‌سان خواجه نیز در خدمت سلجوقیان درآمد و ابوعلی، خواجه را به دبیری و صاحب‌تدبیری امور البارسلان پسر چغری واداشت و از این تاریخ است که خواجه در سلک درباریان البارسلان درآمد و در تمام دوره‌ی سلطنت طغرل (۴۲۹ - ۴۵۵ ه.ق) که امارت خراسان داشت، به‌عنوان دبیرالبارسلان روزگار می‌گذرانید.

پس از آنکه البارسلان به پادشاهی رسید؛ خواجه نظام‌الملک را به جای ابونصر کندری به وزارت برداشت و خواجه از (۴۵۶) تا دهم رمضان (۴۸۵ ه.ق) که کشته شد، در وزارت البارسلان و ملک‌شاه با نهایت استقلال و اقتدار، برجا بود.

نظام‌الملک در مدت ۲۹ سال و ۷ ماه و اندی که وزارت البارسلان و ملک‌شاه را داشت، در اداره‌ی امور و فتح بلاد و سرکوبی مخالفان این دو پادشاه چنان کفایت و حسن تدبیر به خرج داد که دولتی وسیع از حلب گرفته تا کاشغر را به فرمان ایشان آورد و نام و نشان آن دو سلطان را در شرق و غرب جاری و ساری کرد؛ تا آنجا که باید قسمت عمده‌ی شهرت و پیشرفتی را که در کارها نصیب البارسلان و ملک‌شاه شده است، از برکت خردمندی و کاردانی خواجه دانست. در باب کشته شدن خواجه چنین نوشته‌اند که: ملک‌شاه از اصفهان، به عزم بغداد حرکت کرد و نظام‌الملک نیز در رکاب همراه شد. در نزدیکی کرمانشاهان شخصی در لباس صوفیان برای تقدیم عرض حالی خود را به خواجه نزدیک کرد و به ضرب کارد بر او زخم زد و خواجه بر اثر آن در دهم رمضان (۴۸۵ ه.ق) جان سپرد و چنین شهرت یافت که قاتل از فدائیان اسماعیلی بوده است. گروهی نیز قتل وی را به اغوای ملک‌شاه دانستند و چون ملک‌شاه نیز یک ماه بعد در بغداد، به شکلی مرموز درگذشت، جمعی گفتند که غلامان نظامیه، به انتقام قتل مخدوم خود، ملک‌شاه را مسموم ساخته‌اند.

کج‌مثال ۱: خواجه نظام‌الملک در چه سالی متولد شد؟

(۴) سال (۴۰۸ ه.ق)

(۳) سال (۴۵۶ ه.ش)

(۲) سال (۴۲۹ ه.ق)

(۱) سال (۴۵۵ ه.ش)

پاسخ: گزینه «۴» خواجه نظام‌الملک سال (۴۰۸ ه.ق) در یکی از قرای طوس متولد شد.

آثار خواجه

مهم‌ترین اثر خواجه، کتاب سیاست‌نامه است و علاوه بر آن دو مکتوب از خواجه، با عنوان وصایای نظام‌الملک یا دستورالوزاره موجود است. از این دو مکتوب یکی خطاب به پسرش نظام‌الدین ابوالفتح فخرالملک (هنگامی که وی در عهد البارسلان همراه ملک‌شاه مأمور فارس شده بود) و دیگری خطاب، به پسر دیگرش مؤیدالملک است. در آثارالوزرای عقلی متن این نامه‌ها آمده است. نامه‌ی اول مشتمل بر پند و اندرزهای دینی و اخلاقی و نامه‌ی دوم شامل روش حکومت و اداره‌ی امور مردم است.

و حال به مهم‌ترین اثر خواجه می‌پردازیم:

سیاست‌نامه یا سیرالملوک یکی از آثار زیبای نثر فارسی است. این کتاب مشتمل بر مسائل حکومتی، سیاسی و اجتماعی است و در آن وضع حکومت، سازمان اداری، طبقات اجتماعی و آداب و رسوم آن روزگار، مطرح شده است.



از مقدمه‌ی خواجه بر سیاست‌نامه چنین برمی‌آید که ملک‌شاه سلجوقی (۴۴۵ - ۴۸۵ ه.ق) در اواخر سلطنت خود از چند تن از وزیران می‌خواهد تا در باب کشورداری و رسوم پادشاهان گذشته از آل سلجوق و نیک و بد امور جاری و کمبودها بیاندیشند و تأملات خود را روشن بنویسند و به پادشاه عرضه کنند تا در آن‌ها تأمل کند و نقایص را دریابد و کارها را به قاعده‌ی خویش و برطبق فرمان یزدان تعالی انجام دهد. همه نوشتند و ملک‌شاه از میان آن‌ها نوشته‌ی خواجه نظام‌الملک را پسندید و او را به اتمام آن، مأمور ساخت. خواجه این کتاب را نخست در (۳۹) باب فراهم کرده بود؛ اما سپس (۱۱) باب دیگر که در ردّ مخالفان دولت (اسماعیلیان و مزدکیان و ...) است، بدان افزود و آن را در سفر آخری که وی با ملک‌شاه عازم بغداد بود (۴۸۵ ه.ق)، به محمد مغربی کاتب خصوصی سلطان سپرد. پس از قتل خواجه، مغربی به سبب خروج باطنیان نتوانست کتاب را نشر کند تا آنکه کارها سامان گرفت و محمد بن ملک‌شاه بر تخت سلطنت نشست و نسخه‌ی کتاب را برای سلطان تحریر کرد؛ اما انگیزه تألیف تنها درخواست ملک‌شاه نبوده است؛ پنج فصل کتاب به شرح احوال اسماعیلیان، قرمطیان، مزدکیان، گبران و خرم‌دینان (باب‌کته) اختصاص یافته و در این مورد، به تفصیل سخن رفته و در برخی موارد مؤلف از شائبه‌ی تعصب برکنار نمانده است. از این رو شاید بتوان گفت، منظور خواجه از شرح خصایل و صفات پسندیده، تحکیم مبانی دین اسلام و ردّ مذاهب باطل، به خصوص، باطن‌گری بوده است.

سپاس خدای را عزوجل که آفریدگار زمین و آسمان است و روزی‌دهنده‌ی بندگان است و شناسنده‌ی آشکار و نهان است و آمرزنده‌ی گناهان است و درود بر بهترین خلائق، محمد بن عبدالله (ص) که مهتر پیامبران است و گزیده‌ی خدای جهان است و آورنده‌ی فرقان است و بر یاران و عترت او اجمعین.

+ **دشواری‌ها و نکات:** عزوجل: عزیز و بزرگوار است. / خلائق: مردم، آفریدگان / مهتر: بزرگ‌تر، اشرف / فرقان: یکی از نام‌های قرآن (آنچه با آن حق از باطل جدا می‌شود). / عترت: فرزندان، خویشاوندان / اجمعین: همگی، عموماً / آمرزنده گناهان: بخشنده‌ی گناهان / گزیده: منتخب، برگزیده.

معنی: سپاس و ستایش مخصوص پروردگار عزیز و بزرگوار است که آفریننده‌ی آسمان و زمین است و روزی‌دهنده‌ی تمام بندگان است و شناسنده‌ی آشکار و نهان است و بخشنده‌ی گناهان است و درود بر بهترین آفریده جهان محمد پسر عبدالله (ص) که سرور و مهتر پیامبران است و منتخب پروردگار جهان است و آورنده‌ی قرآن و سلام و درود بر یاران و تمامی خاندان پاک او.

و این نسخت از بهر خزانه‌ی معموره نبشت و پیش خدمت آورد. ان شاء الله که پسندیده آید و مقبول گردد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** معموره: آباد، سرزمین و کشور آباد / مقبول: مورد قبول / پسندیده: نیکو / نبشت: نوشت (واج ب، به (واو) تبدیل شده است).

معنی: و این نسخه و کتاب را برای نگهداری در خزانه‌ی آباد پادشاه نوشتم، به امید آنکه مورد قبول خداوند (پادشاه) واقع شود.

ایزد تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او اندر دل‌ها و چشم خلائق بگستراند تا مردم اندر عدل او روزگار می‌گذارند و آمن همی‌باشند و بقای دولت همی‌خواهند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** مصالح: جمع مصلحت، آنچه شایسته و نیک است، مقابل مفاسد / آرام: آرامش / هیبت: ترس، شکوه، وقار / حشمت: شکوه / می‌گذارند: می‌گذرانند، بگذرانند (از گذاردن: متعدی) مضارع اخباری در معنی امری به کار رفته. / آمن: ایمن (مُمال آمن) آسوده‌دل / ستوده: مورد ستایش / فتنه: آشوب.

معنی: پروردگار بلندمرتبه، در هر دوره‌ای و روزگاری، یکی را از میان مردم انتخاب می‌کند و او را به هنرهای شاهانه و ستودنی آراسته می‌کند و مصلحت‌های جهان و آرامش بندگان را به او وابسته می‌کند و در فساد و فتنه و آشوب را به واسطه او می‌بندد، هیبت و شکوه او را در دل‌ها و چشم مردم می‌اندازد، تا مردم در زمان او در عدل و عدالت و امنیت به سر ببرند و پایداری و بقای دولت او را از خداوند خواستار می‌شوند.

و چون - والعیاذ بالله - از بندگان عصیانی و استخفافی بر شریعت و یا تقصیری اندر طاعت و فرمان‌های حق تعالی پدید آید و خواهد که بریشان عقوبتی رساند و پاداش کردار ایشان، ایشان را بچشاند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** والعیاذ بالله: پناه بر خدا / عصیان: نافرمانی، سرکشی / استخفاف: خوار داشتن / تقصیر: کوتاهی کردن در کاری / عقوبت: کیفر، جزا / پاداش: جزا، کیفر.

معنی: و وقتی که - پناه بر خدا - از بنده‌ها نافرمانی و سرکشی و خواری در شریعت و یا کوتاهی در طاعت و عبادت و فرمان‌های خداوند کنند و نافرمانی از آنان سرزند و خداوند بخواهد جزای رفتار آنها را بدهد.

اگر کسی از خدمتکاران و گماشتگان ناشایستگی و درازدستی پدید آید، اگر به تأدیبی و پندی و مالشی ادب گیرد و از خواب غفلت بیدار شود، او را بر آن کار بدارد و اگر بیداری نیابد، هیچ ابقا نکند او را به کسی دیگر که شایسته باشد بدل کند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** درازدستی: تعدی، تجاوز (مقابل کوتاه‌دستی) / تأدیب: ادب کردن / مالش: اسم مصدر از مالیدن، جزا، مجازات، کیفر / ابقا کردن: رعایت کردن، بخشودن.

معنی: اگر یکی از خدمتکاران بی‌لیاقتی و درازدستی کرد، اگر با ادب کردن و نصیحت و تنبیه ادب شد و از خواب غفلت بیدار گشت، شاه او را بر آن کار نگه دارد، اما اگر بیدار نشود، شاه نباید آن را در آن کار نگه دارد و باید کسی دیگر را به جای او بیاورد.



مدرسایان شریف

«کشف الاسرار»

مقدمه

کشف الاسرار علی‌رغم ارزش دینی و بهای ادبی، بسیار دیر شناخته شده است، مدت‌ها در نتیجه یک اشتباه حاجی خلیفه در کشف‌الطنون، به سعدالدین تفتازانی (وفات، ۷۹۳ هـ.ق) منسوب بود، سال‌ها بعد محققانی، از جمله روانشاد دکتر محمد معین آن را به نام تفسیر فارسی خواجه عبدالله انصاری (وفات ۴۸۱ هـ.ق) شناخت و شناساند. این نظر هرچند نادرست بود، اما این نجیب نژاده را یک گام به سوی تبار خویش نزدیک گردانید. علت این انتساب ظاهراً آن بوده که در سراسر این کتاب از پیرهرات، نام برده شده است.

اما وقتی تکه‌های از هم جدا افتاده این پیکر گرانقدر را استاد فقیه، علی‌اصغر حکمت، به‌دست آورد و کنار هم نهاد، معلوم شد که کتاب از آن دیگری بوده و تنها کثرت نقل قول از خواجه عبدالله انصاری سبب این اشتباه شده و به دلیل کم‌توجهی، کل کتاب به وی نسبت داده شده است، در حالی که یک نگاه گذرا به همان صفحه اول کتاب غبار هرگونه تردیدی را می‌زدود. مؤلف در همان آغاز می‌گوید: فاتی طالعت کتاب شیخ الاسلام عصره و وحیده دهره ابن اسمعیل عبدالله بن محمد الانصاری قدس الله روحه فی تفسیر القرآن و کشف معاینه و رأیته قد بلغه به الاعجاز لفظاً و معناً و تحقیقاً و توصیفاً و لکن اوجز غایبة الايجاز و سلک فیه سبیل الاختصار.»

بدین ترتیب، گرچه مؤلف در ابتدای کتاب نامی از خود نمی‌برد، اما جای تردیدی هم نمی‌گذارد که مؤلف کتاب خواجه عبدالله انصاری نیست. البته این نیز دانسته می‌شود که مؤلف از چشمه‌ی زلال دانش و معرفت پیر هرات سیراب شده و به نوشته استاد محیط طباطبایی، در هرات زندگی می‌کرد و ممکن است فیض محضر و درس تفسیر و عرفان وی را یافته باشد.

مؤلف در مقدمه صریحاً پس از ذکر سبب تألیف، سال نوشتن کتاب خود را در سال ۵۲۰ قید می‌کند؛ یعنی ۳۹ سال پس از فوت خواجه عبدالله انصاری، همچنین می‌نویسد دلیل دیگر اینکه که خواجه عبدالله کتابی در تفسیر قرآن داشته که بسیار مجمل بوده است و مؤلف برای اینکه فایده این اثر عام گردد، به شرح و تفصیل آن اقدام کرده است و کتابی که اینک در دست ماست همان اثر است.

اطلاع ما از احوال مؤلف بسیار ناچیز و اندک است و این اندک نیز مرهون تحقیق و مقاله ممتع علامه محیط طباطبایی در مجله دانش است. پیش از آنکه نام و نسب کامل مؤلف از یکی از مجلدات کتاب درآید، از یکی از نسخه‌های خطی (نسخه ملکی میرصاحب متولی مزار خواجه عبدالله انصاری در گازگاه هرات) نام وی به‌صورت «رشیدالدین ابوالفضل بن ابی سعید بن احمد بن محمد» {ذنباله در نسخه محو شده} آمده بود. پس از آنکه مجلدات و نسخ مختلف کشف‌الاسرار به‌دست آمد. در مقدمه جلد هفتم نسخه مورخ ۷۳۲ یک افزوده نیز بر نام مؤلف به دست آمد. «ابی‌الفضل احمد بن سعید احمد بن مهر یزد» افزوده «مهر یزد» چراغ دیگری بود به سرپرده تاریخ، مؤلف استاد ایرج افشار از همین «مهر یزد» به حلقه‌های خانواده مؤلف راه یافت. براساس استنباط ایشان، مؤلف از خاندان «شیخ جمال‌الاسلام ابی سعید محمد بن مهر یزد متوفی در (۴۸۰) بود که شرح حال وی در تواریخ سه‌گانه یزد؛ تاریخ یزد جعفری، تاریخ جدید یزد کاتب و جامع مفیدی تألیف محمد مفید مستوفی آمده است و زادگاه وی یزد است. امروزه سنگ قبری نیز بدین صورت: هذا قبر الشيخ الزاهد الامام السعيد العالم موفق الدين ابی جعفر بن ابی سعید احمد بن مهر یزد رحمة الله عليه و نور قبره فی صفر سبعین و خمسمائة (۵۷۰) موجود است که به استنباط ایشان این موفق‌الدین ابی جعفر که سنگ مزارش از تصاریف ایام برکنار مانده است، کسی جز برادر صاحب کشف‌الاسرار نیست.

سنگ قبر دیگری نیز که در آثار تاریخی یزد به دست آمده ما را تا حدی به مؤلف کتاب نزدیک‌تر می‌سازد، سنگ قبری است متعلق به دختر ابوالفضل رشیدالدین میبیدی: هذا قبر السعيد فاطمة بنت الامام سعيد رشيد الدين ابی‌الفضل ابن ابی سعید احمد مهر یزد رحمة الله عليها تُوفی فی جمادی الاولى سنة اثني و ستين و خمسمائة (۵۶۲).

اینک نام کامل او با کنیه و لقب بدین صورت بر ما معلوم شده: «شیخ الامام الاجل السيد الزاهد العارف العابد رشيد الدين فخر الاسلام معین السنة تاج الاثمة عزّ الشريعة ركن الطائفة كهف الطريقة شرف الهدی ابوالفضل احمد بن ابی سعید محمد بن احمد بن مهر یزد میبیدی.»



آثار دیگر مؤلف: علاوه بر کتاب ارجمند «کشف الاسرار» که از آن سخن خواهیم راند تا این تاریخ دو اثر نیز از این مؤلف شناخته شده یکی کتاب «اربعین» است که از این کتاب، خود میبیدی در کشف الاسرار (ج ۵، ص ۲۱۹) خبر می‌دهد: و ما شرح آن در کتاب «اربعین» مستوفی گفته‌ایم، کسی که این بیان خواهد از آنجا طلب کند.

و دوم «کتاب الفصول» است. این کتاب را استاد محمدتقی دانش‌پژوه با عنوان «فصول رشیدالدین ابوالفضل میبیدی» در «فرهنگ ایران زمین» دوره ۱۶ ضمن صفحات ۴۴-۸۹ چاپ کرده است.

عجیب این است، این رساله که از یک مقدمه و ۶ فصل (در ستایش سلاطین، وزراء، عمدا (جمع عمید)، رؤسا، سادات و قُضات) تشکیل شده و هرگروه به سه فصل اختصاص یافته است. از اشخاص و مکان‌ها، به صراحت هیچ نامی برده نشده و تماماً از اسم کنایه «فلان» استفاده شده است. مثلاً:

«و مدار این مدایح و اضعاف این بر حضرت فلان باد.»

«هرچه در فلان جای گوینده است این ابیات بر زبان وی گذرنده است.»

«و مجلس فلان ادام الله عزه ...»

در بخش اول از فصل دوم «فصول الوزراء» از وزیری تعریف می‌کند، اما هیچ حلقه معین و روشنی به دست نمی‌آید: مکین است و مکانت وی چنان است که در اقصی بلاد روم و هند تا مقطع قیروان مغرب از هر جزوی از اجناس موجودات ندا می‌آید که «نحن عبیدُ شمس الکفاة کھف القضاة رضی امیرالمؤمنین این شمس الکفاة کیست؟ نمی‌دانیم.

و در جای دیگر این کتاب می‌گوید: ایزد تعالی گردون فلک جای او کناد و جنت فردوس مأوی او کناد و اهل فلان ولایت کف پای او کناد بمنه. بنابراین بیهوده است که از این کتاب، حضور رشیدالدین میبیدی را در شهری، جایی، محضر امیری، وزیری یا قاضی‌ای استنباط کرد. بی‌تردید، اگر در این رساله به جای «فلان را بقاباد» یا «فلان جا» نام ممدوح و شهر و دیاری تصریح می‌شد چه بسا که می‌شد زندگینامه این عارف ارجمند را دریافت و نوشت. امروز آنچه در دست داریم سایه و شیمایی بیش نیست و آن سایه و شما، چنین است: «ابوالفضل، مردی از خاندان اهل علم میبیدی، در اواخر قرن پنجم به دنیا آمد. به جهت رواج فضل و فضیلت در خاندانش، مقدمات علوم دینی را خوانده است، خارخار آموختن و اندوختن او را به هرات که در آن روزگار از رونق علمی و دینی بهره‌مند بوده، کشیده است. ممکن است محضر درس و فیض خواجه عبدالله انصاری را دریافته یا با یک واسطه از آبشخور عرفان این عارف بزرگ بهره‌یاب شده باشد. تفسیر پیرهرات را دیده و خوانده و پیش روی داشته و به جهت مختصر و موجز بودنش بر آن شده است که آن را شرح و بسط دهد و بر این نیت توفیق یافته و این اثر گرامی را برای ما به یادگار گذاشته است. در سال (۵۲۰) که بر این کار برخاسته چند سال بر آن عمر گذاشته؟ پس به کجا رفته؟ در کجا فوت کرده؟ در کدام گورستانی خفته؟ ... هیچ‌کدام بر ما معلوم نیست.» از اندک معلوماتی که در این باره به دست ما رسیده این است: ملاحسین واعظ کاشفی دانشمند شیعی قرن ۹ (فوت - ۹۱۰) در تفسیر خود - مواهب علیّه - به کرات از کشف الاسرار نقل قول می‌کند و چنین برمی‌آید که وی در هرات هنگام تألیف کتاب خود، کشف الاسرار را در دسترس داشته و از مطالب آن اقتباس‌های فراوان کرده است، اما متأسفانه از این استشهدات فراوان و موارد بسیاری که از کشف الاسرار و ابوالفضل میبیدی نام می‌رود، اشاراتی به احوال وی نمی‌شود. علاوه بر کتاب فوق، در «منهاج الطالبین» و «تفسیر روح البیان اسماعیل حقی بر سوی» نیز از کشف الاسرار نقل قول‌هایی شده است.

کشف الاسرار و غده الابرار، کتابی است که بر قرآن نگرش دارد؛ نخست آیات را ترجمه تحت اللفظی می‌کند. بار دیگر آیات را به شیوه عامه مفسران تفسیر می‌کند و سرانجام آیات را با مذاق اهل عرفان تعبیر و تفسیر می‌کند. خود مؤلف در مقدمه چنین گوید: «و شرط ما در این کتاب آن است که مجلس‌ها سازیم بر ولا و در سه نوبت سخن گوئیم: نوبت اول تفسیر ظاهری بر وجهی که هم اشاره به معنی دارد و هم در عبارت غایت ایجاز بود و دیگر نوبت تفسیر گوئیم الفاظ و معانی و قرائات مشهوره و سبب نزول و بیان احکام و ذکر اخبار و آثار و امثال و نوادر که تعلق به آیت دارد و وجوه و نظایر و مایجری مجراه. سه‌دیگر نوبت رموز عارفان و اشاره صوفیان و لطایف و حقایق است به توفیق الهی و تیسیر ربّانی در آن خوض کنیم.»

پس بخش نخست که ذیل عنوان «النوبة الاولى» می‌آید، ترجمه تحت اللفظی آیات قرآن است. این ترجمه در بسیاری از موارد بسیار دقیق است و بسا که در برابر هر کلمه عربی یک کلمه رسا و به جای فارسی صحیح و بلیغ گذاشته شده است که هم جانب امانت رعایت شده است و هم جنبه مهارت مؤلف و نیز کارایی زبان فارسی و این بخش از جهت به کار بردن واژگان فارسی بسیار پرارزش است؛ زیرا با جامه «گنجینه گرانبهای لغات فارسی» آراسته شده و چه بسا که لغات و کلمات فارسی با شکل و هیئت قدیم و شاید لهجه متعارف ساکنان شمال شرقی و مراکز اولیه لهجه‌ی دری مذکور افتاده است. ذکر چند شاهد و نمونه زیبا بی‌مناسبت نیست:

آبدست کردن: وضوگرفتن / آزادی کردن: سپاس‌گزاری / آغالش: خصومت / انبازگیر: مُشرک / برتنی کردن: غرور و تکبر / بزومندی: بزه‌مندی / به‌دان: اعلم / پاسیدن: لمس کردن، مسح / پذیرفتکار: وکیل / پشاییدن: نعره‌زدن، نعیق / تاریخیان: مورخان / جُمنده: دابه، جانور / چفتگی: میل، انحراف / خداوند خرد: اولوالالباب / خریا: خریدار / خواستایی: خطبه، خواستگاری / داوری داشتن: مجادله، مخاصمه / درواخ: محکم، مشیّده، استوار / دژواری: دشواری / دست‌فشدن: امساک و بخل / روزی‌گمار: رازق / ریزیده: کهنه و فرسوده / زبان زدن: تهمت / سهمیدن: ترسیدن / کشیزانیدن: لغزانیدن / لاین: جامه کوتاه درویشان / نهمار: فراوان، بسیار / هستماندن: بقاء، اعتماد.



مدرس‌ان شریف

فصل اول

«دیباچه مترجم»

مقدمه

اصل کتاب به هندی به نام پَنچه تَنتره در پنج باب بود که برزویه‌ی طبیب در عصر انوشیروان ساسانی آن را به زبان پهلوی ترجمه کرد. سپس ابن‌مقفع آن را به عربی ترجمه کرد و کلیله و دمنه نام نهاد. در عصر سامانیان، رودکی آن را به نظم فارسی درآورد؛ در عصر بهرام‌شاه غزنوی، نصرالله منشی کلیله و دمنه ابن‌مقفع را از عربی به نثر مصنوع و متکلف فارسی درآورد. کلیله و دمنه همواره در طول تاریخ ادبیات فارسی مورد توجه بوده و بارها از آن ترجمه‌هایی صورت گرفته است. در این دیباچه، مترجم پس از ستایش پروردگار و ذکر نعمت‌های او، به ستایش پیامبر (ص) و بیان عظمت و شکوه پادشاهان و نقش ایشان در اداره کشور می‌پردازد. در ادامه، به ذکر صفات شاهان و اهمیت آنان در برقراری عدالت و دادگری اشاره می‌کند و دیباچه را با حمد و یادکرد ممدوح خود (بهرام‌شاه غزنوی) و معرفی کتاب «کلیله و دمنه» و فواید آن به پایان می‌رساند.

گزیده عبارات مهم

- ۱- بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را سدّ عصمت دوستان کرد، جَبّاری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید، در فطرت کاینات به وزیر و مشیر و معونت و مظاهرت محتاج نگشت، و بدایع ابداع در عالم کَوْن و فساد پدید آورد.
- + **دشواری‌ها و نکات:** معونت: یاری و کمک/ مظاهرت: حمایت و پشتیبانی/ بدایع ابداع: ترکیب وصفی مقلوب به معنای ابداعات نو و بدیع، شگفتی‌های آفرینش/ کَوْن: بودن و هست شدن و هستی یافتن / فساد: تباه شدن و از صورت خود زایل شدن؛ این عالم را چون همواره در آن هست شدن و تباه شدن روی می‌دهد، عالم کون و فساد گویند./ تار عنکبوت: (تلمیح دارد) در هنگام هجرت از مکه به مدینه، رسول خدا و ابوبکر در غاری پنهان شدند؛ عنکبوت بیامد و بر در آن غار بتنید، کافران در طلب ایشان به در غار رسیدند. آن تار عنکبوت دیدند و گفتند دیربست که کسی در این غار نرفته است. / نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید: تلمیح دارد به ماجرای مرگ نمرود که پشه‌ای از دماغ نمرود به مغزش رفت و او را کشت.
- مفهوم:** بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را حافظ دوستان خود کرد و نیش پشه را شمشیر غلبه بر دشمنان گردانید؛ در آفرینش موجودات به وزیر و مشاور و کمک و یاری نیازمند نگشت و نوآوری‌های آفرینش را در عالم وجود و تباهی پدید آورد.
- ۲- **قائدُ الغرِّ المحجلین.**
- مفهوم:** پیشوای مردمان سپید پیشانی و دارای دست و پای سپید، پیشوای مسلمانان مؤمن وضوگیر که بدین سبب روی و دست و پای سپید و پاکیزه دارند.
- + **دشواری‌ها و نکات:** (غرّ: اسبان) سپید پیشانی/ محجلین: اسبان دست و پا سفید. این عبارت، کنایه از پیامبر اسلام (ص) است.
- ۳- **از جهت الزام حجّت و اقامت بیّنات به رفق و مدارا دعوت فرمود و به اظهار آیات مثال داد، تا معاندت و تمرّد کفار ظاهر گشت.**
- + **دشواری‌ها و نکات:** بیّنات: حجّت و برهان آشکاری که درستی و نادرستی (حق و باطل) را روشن و از یکدیگر جدا می‌کند. / الزام: ایجاب کردن، قبولاندن / اقامت: اثبات / معاندت: گردن‌کشی و ستیزه‌جویی کردن / تمرّد: سرپیچی و گردن‌کشی.
- مفهوم:** خداوند برای قبولاندن دلیل و اثبات برهان پیامبر را به مهربانی و مدارا با مردم دعوت فرمود و به اظهار آیات و نشانه‌های آفرینش امر کرد تا دشمنی و سرکشی کافران و دشمنان اسلام آشکار گشت.
- ۴- **ملت حنیفی را به اقطار و آفاق جهان برسانیدند و حق را در مرکز خود قرار دادند.**
- + **دشواری‌ها و نکات:** ملت: دین و شریعت / حنیفی: آیینی که مبتنی بر پرستش خداوند یگانه است و طریقت و آیین ابراهیم‌نبی بوده است. در اینجا منظور از حنیفی همان اسلام محمدی است.
- مفهوم:** آیین و شریعت اسلام را در جهان منتشر ساختند و حق و راستی را در جایگاه حقیقی خود قرار دادند.



مدرسان شریف

فصل دوم

«مقدمه ابن المقفع»

مقدمه

ابن مقفع در این مقدمه، پس از ستایش خداوند و بیان خصایص آدمی و مزین شدن او به عقل غریزی، به بیان چگونگی ترجمه کتاب «کلیله و دمنه» می‌پردازد. در ادامه، سخن از پادشاه عادل، انوشیروان به میان می‌آورد و سپس ابن مقفع به سفر برزویه طبیب به هندوستان و انتقال کتاب «کلیله و دمنه» به سرزمین پارس اشاره می‌کند.

گزیده عبارات مهم

۱- در معرفت کارها و شناخت مناظم آن رأی صائب و فکرت ثاقب روزی کرد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** مناظم: طرز جریان و پیشرفت مرتب امور / ثاقب: برافروخته و زبانه زننده و فروزنده. در مورد آتش و ستاره نیز به کار می‌رود. سوراخ کننده و پاره کننده از معانی حقیقی آن است. در مورد فکر و ذهن: نفوذ کننده و به باطن و حاقّ مطلب رسنده. / رأی صائب: رأی درست. **مفهوم:** برای شناخت کارها و شناخت پیشرفت مرتب امور آن، نظر درست و فکر تیز و نافذ بخشید.

۲- التجاربُ لِقاحُ العقول

معنی: تجربه‌ها گُشن دادن و آّبستن شدن عقلهاست.

۳- تو اگرچه مراد خویش مستور می‌داشتی من آثار آن می‌دیدم، لکن هوای تو به اظهار آن رخصت نداد و اکنون که تو این مباحث پیوستی اگر بازگویم از عیب دور باشد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** مباحث: سرّ خویش را نزد کسی فاش کردن، اندوه‌گساری کردن و از کسی اندوه‌گساری طلبیدن / مستور داشتن: پنهان کردن، نهان داشتن. **مفهوم:** با وجود این‌که تو راز و هدف خود را از من پنهان کردی، من نشانه‌های آن را در ظاهر تو دیدم. اما دوستی و محبت من به تو مانع از آن بود که این حقیقت را آشکار کنم و اکنون که تو راز خود را با من در میان گذاشتی، اگر که بگویم من از این حقیقت آگاه بودم (دانستن سرّ تو)، ایرادی ندارد.

کلمه مثال ۱: کدام گزینه با توجه به عبارت زیر معنای کلمه «مباحث» است؟
اکنون که تو این مباحث پیوستی اگر باز گویم از عیب دور باشد

(۴) افشای سر

(۳) بث‌الشکوی

(۲) عیب‌جویی

(۱) إعراض

پاسخ: گزینه «۴» مباحث: سرّ خود را نزد کسی فاش کردن؛ کسی را بر باطن کار خویش آگاه ساختن.

معنای عبارت: حالا که تو این راز را آشکار کردی، اگر من نیز بگویم، عیبی ندارد.

۴- بدین تحفظ و تیقظ اعتقاد من در موالات تو صافی تر گشت، چه هیچ آفریده را چندین حزم و خرد و تمالک و تماسک نتواند بود خاصه که در غربت.

+ **دشواری‌ها و نکات:** تحفظ: خویش‌داری، هوشیار و بیدار بودن / تیقظ: بیدار و هوشیار بودن / تمالک: خودداری و نگاهداشتن خود از انجام کاری یا گفتن چیزی / تماسک: خویش‌داری، خود را نگاه داشتن / موالات: دوستی / خاصه: مخصوصاً، خصوصاً.

مفهوم: به دلیل خویش‌داری و هوشیاری فراوانی که تو از خود نشان دادی، صداقت و دوستی تو بر من آشکارتر گشت؛ زیرا هیچ‌کس تا این اندازه به ویژه در دیار بیگانه احتیاط و خویش‌داری نمی‌کند.

(سراسری ۸۰)

کج مثال ۲: مفهوم این عبارت کدام گزینه را تأکید می‌کند؟ «بدین تحفظ و تیقظ اعتقاد من در موالات تو صافی تر گشت.»

(۲) خویشتن‌داری و هشیارکار خود بودن را

(۱) امانتداری و هشیار کردن دیگران را

(۴) شب زنده‌داری و پاکدامن بودن را

(۳) رازپوشی و پاس حرمت داشتن را

پاسخ: گزینه «۲» تحفظ: خویشتن‌داری / تیقظ: بیدار بودن، هوشیاری / موالات: دوستی

با این خویشتن‌داری و هوشیاری عقیده‌ی من در مورد دوستی تو خالص تر شد.

۵- هر که بدین خصال متحلی گشت شاید که بر حاجت خویش پیروز گردد و در اتمام آنچه به دوستان برگیرد اهتزاز نماید.

+ دشواری‌ها و نکات: متحلی: آراسته و زینت داده شده / اهتزاز: جنبیدن و به جنبش درآمدن (جنبیدنی از فرط شادی) / خصال: خصلت‌ها، خوبی‌ها / برگرفتن: آغاز کردن.

مفهوم: هرکسی که به این خصلت‌های نیکو آراسته باشد، شایسته است که در رسیدن به خواسته‌ی خود پیروز شود و در تمام کردن آنچه به خاطر دوستان آغاز کرده است، با نشاط پیش می‌رود.

۶- من برای اظهار این سرفصول مشبع اندیشیده بدم و آن را اصول و فروع و اطراف و زوایا نهاده، و میمنه و میسره و قلب و جناح آن را به حقوق صحبت و ممالحت و سوابق اتحاد و مخالفت بیاراسته و مقدمات عهود و سوائف مواثیق را طلیعه آن کرده ... و بسبجیده آن شده که بر این تعبیه در صحرای مباسطت آیم و حجاب مخافت از پیکر مراد بردارم ... ولیکن تو به یک اشارت بر کلیات و جزویات من واقف گشتی و از اشباع و اطناب مستغنی گردانید و به قضای حاجت و اجابت التماس زبان داد.

+ دشواری‌ها و نکات: مشبع: اسم مفعول به معنی سیرکننده، پرکننده / اشباع در کلام؛ یعنی، سخنی را به تفصیل بیان کردن، جزئیات سخنی را دقیق و کامل بیان کردن / ممالحت: نان و نمک همدیگر را خوردن، هم‌سفرگی / میمنه: جانب راست سپاه / میسره: جانب چپ سپاه / قلب: قلب و مرکز سپاه / سوائف مواثیق: ترکیب اضافی مقلوب به معنی پیمان‌ها و میثاق‌های گذشته / زبان دادن: به صراحت و با زبان تعهدکردن و قول دادن انجام کاری. کاربرد «زبان داد» و «گردانید» به جای «زبان دادی» و «گردانیدی» از ویژگی‌های سبکی «کلیله و دمنه» است. / ممالحت: نان و نمک خوردن با یکدیگر، به یکدیگر اعتماد کردن، هم‌سفرگی / بسبجیده: از مصدر بسبجیدن به معنی آماده و مهیا / عهود: پیمان‌ها، عهدها / مستغنی: بی‌نیاز / طلیعه: طلایه؛ دسته‌ای از سپاهیان که پیشاپیش سپاه حرکت می‌کردند برای کسب اطلاعات و حفظ امنیت لشکر اصلی / مباسطت: خودمانی شدن.

مفهوم: این عبارت، سخنان برزویه طیب است به دانای هندو: من برای افشا کردن این راز، فصل‌های طولانی در نظر گرفته بدم و برای آن زوایا و حواشی خاص و اصول و فروع قصد در نظر داشتم؛ همچنین می‌خواستم با تنظیم مناسب کلام و با تکیه بر دوستی و حق همنشینی و هم‌سفرگی با تو و عهد و پیمان گذشته‌ها در وادی صمیمیت قدم گذارم و پرده بیم و هراس را از روی نیاز و خواسته خود کنار بزنم (بدون هیچ‌گونه هراسی خواهش خود را بیان کنم). لیکن تو با اشاره‌ای به جزئیات ذهن و اندیشه من آگاه شدی و در نتیجه مرا از مفصل سخن گفتن، بی‌نیاز ساختی و متعهد شدی که نیاز و خواسته مرا اجابت کنی.

کج مثال ۳: مفهوم این عبارت بر چه چیزی تأکید دارد؟ «بسبجیده آن شده که بر این تعبیه در صحرای مباسطت آیم حجاب مخافت از پیکر مراد بردارم.»

(۲) بدون هیچ ترسی حاجت خود را بیان کردن

(۱) در دوستی رازداری نکردن

(۴) نترسیدن از بیان حقایق

(۳) پرده‌داری

پاسخ: گزینه «۲» مفهوم سؤال بر افشای راز و بیان کردن حاجت خود بدون هیچ ترسی تأکید دارد.

۷- التفات نمودن به چربکِ نَمّام و رنجانیدن اهل و تبع بقول مُضَرَّبِ فِتّان و ردّ کردن کردار نیک بر خاملان و تَضییع منفعتی از آن جهت ...

+ دشواری‌ها و نکات: چربک: دروغ راست مانند، طنز و سخریه و هزل و استهزا و دست انداختن کسی / نَمّام و مُضَرَّب: سخن چین / خاملان: گمنامان / تَضییع: از بین بردن / فِتّان: فتنه‌گر / اهل: شایسته / تبع: پیروان / التفات نمودن: توجه کردن.

مفهوم: توجه کردن به دروغ راست‌مانند خبرچین و آزار دادن افراد شایسته و پیروان با گفته سخن‌چین فتنه‌گر و رد کردن اعمال نیک افراد گمنام یا از بین بردن سودی به این دلیل است که ...

۸- هر کجا که عقیدتها به مودت آراسته گشت اگر در جان و مال با یکدیگر مواسا رود و در آن انواع تنوّق تقدیم افتد هنوز از وجوب قاصر باشد.

+ دشواری‌ها و نکات: مواسا: یاری کردن / تنوّق: مهارت و چربدستی در انجام کاری، در انجام کاری نهایت سعی خود را کردن / مودت: دوستی، محبت. مفهوم: آنجا که افکار و نیات درونی انسان‌ها (دوستان) رنگی از محبت و دوستی به خود بگیرد، حتی اگر دوستان با جان و مال خود یکدیگر را یاری رسانند و در این از خودگذشتگی، نهایت سعی خود را کنند، باز هم کم است.



مدرس‌ان شریف

فصل سوم

«باب برزویه طیب»

مقدمه

این باب، به شرح حال برزویه طیب اختصاص دارد. برزویه پس از بیان شرح حال خود از کودکی تا جوانی و معرفی خانواده و چگونگی تربیت خود، مراحل تحول روحی خود را بیان می‌کند؛ نخست از طبابت و شهرت خویش می‌گوید و سپس به بیان سلوک روحی خویش می‌پردازد و در ادامه، به سفر هندوستان و معاشرت با علمای هند و انتقال کتب هندی به وطن خود اشاره می‌کند.

گزیده عبارات مهم

۱- از برادران و خواهران مستثنی شدم و به مزید تربیت و ترشُّح مخصوص گشت.

+ **دشواری‌ها و نکات:** ترشُّح: به تدریج قدرت‌گرفتن و توانا شدن، شایستگی حاصل کردن. در این عبارت به معنی قوت گرفتن و توانا شدن است. مستثنی شدن: استثنا شدن.

مفهوم: از برادران و خواهرانم در فضل و ادب، ممتاز شدم (در فضل و ادب، از خواهران و برادران خود پیشی گرفتم) و به تربیت و عنایت ویژه و بیشتری مخصوص گماشتم (حذف ضمیر اول شخص «م» در فعل «مخصوص گشت» از ویژگی‌های سبکی «کلیله و دمنه» است).

۲- و قوی‌تر سببی ترک دنیا را مشارکت این مشتی دون عاجز است که بدان مغرور گشته‌اند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** مشتی: نشانه‌ی تحقیر است، گروهی / دون: پست / عاجز: ناتوان، زبون.

مفهوم: قوی‌ترین علت ترک دنیا، شریک بودن با گروهی پست ناتوان است که به مال دنیا مغرور شده‌اند.

۳- به صحبت دوستان و برادران هم مناز و بر وصال ایشان حریص مباش که سور آن از شیون قاصر است و اندوه بر شادی راجح.

+ **دشواری‌ها و نکات:** نازیدن: در این عبارت به معنی مباهات کردن و اعتماد کردن است. / سور: شادی / راجح: افزون، غالب، فائق / شیون: فریاد ناشی از درد و غم مجازاً به معنی عزا.

مفهوم: به همنشینی و مصاحبت دوستان و یاران خود چندان غرّه مباش (مباهات مکن) و نسبت به دیدار آنها نیز اشتیاق و علاقه چندان نشان مده؛ زیرا جشن آن کمتر از عزای آن و غم آن بیشتر از شادی آن است.

عبارت فوق تأکیدی است بر زودگذر بودن خوشی‌های این جهان و نیز نکوهش دلبستگی و تعلق آدمی به علایق دنیوی دارد.

۴- از علم طب تبرّمی نمودم و همت و نهمت به طلب دین مصروف گردانیدم.

+ **دشواری‌ها و نکات:** تبرّم: سیر آمدن، به ستوه آمدن، ملول و دلسرد شدن / نهمت: آرزو و خواسته.

مفهوم: از علم پزشکی، ملول و دلسرد شدم و تمام کوشش و علاقه خود را صرف طلب دین کردم.

کلمه مثال ۱: کدام گزینه از مفهوم عبارت مقابل، دریافت می‌شود؟ «از علم طب تبرّمی نمودم و نهمت در طلب دین مصروف گردانید» (سراسری ۹۳)

- ۱) آموزش دینی را بر رشته‌ی پزشکی ترجیح دادن
 ۲) از سر دین‌ورزی در کسب علم طب کوشیدن
 ۳) طلبگی را بر شناخت علم طب رجحان نهادن
 ۴) خستگی از علم طب را با مطالعات دینی جبران کردن

پاسخ: گزینه «۱» «از علم پزشکی روی گردان شدم و تلاش و همت خود را در راه کسب دین صرف کردم.»

طلبگی، امروزه به معنی آموزش دینی است و در گذشته به هر جوینده‌ای طلبه گفته می‌شد.



مدرس‌ان شریف

فصل چهارم

«باب شیر و گاو»

مقدمه

این باب درباره دوستی شیر و گاو (شنزبه) است که به دلیل سخن‌چینی شغالی به نام «دمنه» این دوستی به دشمنی و کینه‌ورزی می‌انجامد و در نهایت به سبب خشم و بدبینی شیر نسبت به گاو، شنزبه (گاو) به دست شیر به هلاکت می‌رسد. در پایان، بی‌گناهی و پاک‌دامنی گاو برای شیر آشکار می‌شود اما ...

گزیده عبارات مهم

۱- بازرگانی بود بسیار مال و او را فرزندان در رسیدند و از کسب و حرفت اعراض نمودند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** در رسیدن: به حد رشد رسیدن، به سن بلوغ و استقلال و کار کردن رسیدن / اعراض: سر باز زدن از انجام کاری، روگردانی کردن از انجام کاری. **مفهوم:** بازرگان ثروتمندی فرزندی داشت که به سن بلوغ و استقلال رسیده بودند اما از روی آوردن به کار و تلاش سر باز می‌زدند.

۲- اهل دنیا جویان سه رتبت‌اند و بدان نرسند مگر به چهار خصلت. اما آن سه که طالب آندند فراخی معیشت است و رفعت منزلت و رسیدن به ثواب آخرت و آن چهار که به وسیلت آن بدین اغراض توان رسید الفغدن مال است از وجه پسندیده و حسن قیام در نگاهداشت و انفاق در آنچه به صلاح معیشت و رضای اهل و توشه آخرت بپیوندد و صیانت نفس از حوادث آفات آنقدر که در امکان آید و هر که از این چهار خصلت یکی را مهممل گذارد، روزگار حجاب مناقشت پیش مرادهای او بدارد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** الفغدن: اندوختن و ذخیره کردن، گرد کردن مال / مناقشت: برکسی سخت‌گیری کردن و باریک گرفتن، کسی را در تنگنا انداختن. فراخی معیشت: روزی زیاد / صیانت: حفظ کردن.

مفهوم: مردم سه گروه‌اند، این سه دسته به نعمت‌های دنیایی نمی‌رسند مگر از چهار طریق. آن سه چیز که آسایش در زندگی و بلندی رتبه و منزلت اجتماعی یا نیل به پاداش اخروی هستند و آن چهار طریقی که می‌توان به این اهداف رسید، به این قرارند: اندوختن و ذخیره کردن مال از راه پسندیده، اقدام خوب در جهت نگهداری از آن مال، بخشش و انفاق در راه مصلحت و بهبود زندگی، رضایت خانواده و آنچه به جمع‌آوری توشه آخرت بیانجامد و در نهایت محافظت از جان در حد امکان و توان. چنانچه کسی از میان این چهار ویژگی، یکی را مراعات نکند، روزگار در راه رسیدن به آرزوهایش بر او سخت خواهد گرفت.

۳- هر که از کسب اعراض نماید نه اسباب معیشت خویش تواند ساخت و نه دیگران را در تعهد خویش تواند داشت و اگر مال به دست آرد و در تثمیر آن غفلت ورزد زود درویش شود؛ چنانکه خرج سرمه اگرچه اندک اندک اتفاق افتد آخر فنا پذیرد و اگر در حفظ و تثمیر آن جد نماید و خرج بی‌وجه کند پشیمانی آرد و زبان طعن در وی گشاده گردد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** اعراض: روی گردانی کردن از انجام کاری / تثمیر: بسیار کردن سرمایه / طعن: سرزنش.

مفهوم: هر کسی که از کسب و کار و تلاش برای فراهم آوردن امکانات زندگی روی گردان باشد (سر باز زند)، نه امکانات زندگی خود را می‌تواند فراهم آورد و نه می‌تواند دیگران را تحت سرپرستی خود بگیرد و چنانچه روزی به ثروتی دست یابد و آن را بیشتر نکند، چه بسا در مدت اندکی به فقر و تنگدستی برسد. احوال چنین کسی مانند استفاده اندک‌اندک از سرمه است. گرچه صاحب سرمه با قلم مخصوص کم‌کم از آن برمی‌دارد، اما در نهایت روزی سرمه‌دان خالی می‌شود و اگر در حفظ و افزون کردن مال تلاش کند اما بیهوده و نابجا مصرف کند، موجب پشیمانی خواهد شد و مورد سرزنش دیگران قرار خواهد گرفت.



۴- اگر مواضع حقوق را به امساک نامرعی گذارد به منزلت درویشی باشد از لذات نعمت محروم و با این همه مقادیر آسمانی و حوادث روزگار آن را در معرض تلف و تفرقه آرد، چون حوضی که در وی آب می‌آید و آن را بر اندازه مدخل مخرجی نباشد، لابد از جوانب راه جوید و بترابد یا رخنه‌های بزرگ افتد و تمامی آن چیز ناچیز گردد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** نامرعی: منظور نشده، رعایت نشده / تفرقه: پراکنده شدن، پراکندگی / بترابد: تراوش کند. / امساک: بخل، باز ایستادن از چیزی / مواضع حقوق: مواردی که باید با هزینه کردن حق آن را به جای آورد، مثل خرج معاش زندگی و بهره بردن از خوراک و پوشاک و ...
مفهوم: اگر که آدمی به دلیل خست و بخل، مال خود را در ملزومات زندگی خرج نکند، همچون درویشی است که از نعمت‌های دنیوی بی‌بهره است. از سوی دیگر، تقدیر الهی و حوادث روزگار، این سرمایه و مال دست‌نخورده را تباہ و پراکنده می‌کند. مانند حوضی که دائم آب‌ها وارد آن می‌شود، اما چون به اندازه آبی که وارد می‌شود، هیچ آبی خارج نمی‌شود، به ناگزیر از کناره‌های حوض آب‌ها به بیرون راهی می‌یابند و از آن خارج می‌شوند و در نهایت تمام آب خارج می‌شود و حوض از آب تهی می‌گردد.

کج مثال ۱: کدام گزینه خردمندانه است؟ (سراسری ۹۳)

- (۱) صیانت نفس را نادیده گرفتن
 (۲) استفاده را بر افاده اولی شمردن
 (۳) در حفظ و تممیر مال غفلت ورزیدن
 (۴) مواضع حقوق را به امساک نامرعی گذاشتن
- پاسخ: گزینه «۲» (۱) عدم پاکسازی نفس (۳) غفلت از حفظ مال و گسترش آن (۴) حق دیگران را با سهل‌انگاری ضایع کردن

۵- در راه خلایب پیش آمد شنبه در آن بماند، به حیلت او را بیرون آوردند، حالی طاقت حرکت نداشت، بازگان مردی را برای تعهد او بگذاشت تا وی را تیمار می‌دارد، چون قوت گیرد بر اثر وی ببرد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** حالی: در آن حال، در آن لحظه / خلایب: گل و لای به هم آمیخته، باتلاق و لجن‌زار / بر اثر وی: به دنبال وی، در پی او.
مفهوم: در میان راه، به باتلاقی رسیدند که شنبه در آن گرفتار شد (فرورفت)؛ با ترفندی خاص و تلاش فراوان، او را از میان گل و لای بیرون آوردند، در آن شرایط شنبه فوراً توان حرکت نداشت. بازگان مردی را برای مراقبت از او گماشت تا هنگامی که شنبه بهبود یافت و نیرو گرفت او را به نزد بازگان ببرد.

۶- شنبه را به مدت انتعاشی حاصل آمد و در طلب چراخور می‌پویید به مرغزاری رسید آراسته به انواع نبات و اصناف ریاحین. از رشک او رضوان انگشت غیرت گزیده و در نظاره او آسمان چشم حیرت گشاده.

+ **دشواری‌ها و نکات:** به مدت: به مرور زمان، پس از مدتی / انتعاش: بهبود یافتن و برپا شدن بیمار از بستر / رضوان: فرشته‌ای که نگهبان و دربان بهشت است. / انگشت غیرت گزیده: کنایه از حسرت خوردن.

مفهوم: شنبه به مرور زمان و اندک‌اندک بهبود یافت و از بستر بیماری برخاست. در جست‌وجوی چراگاهی بود تا اینکه به دشتی پر از گیاه که آراسته به انواع گل‌ها و گیاهان بود، رسید؛ سبزه‌زاری که نگهبان بهشت به آن رشک می‌ورزد و آسمان در هنگام تماشای آن چشم خود را از حیرت گشوده بود.

۷- و اشجارُ سروِ قدتمیسُ کأن مَشْتٌ بها زینبُ فی نسوةِ حَفِرَاتٍ

معنی: بسا که درختان سرو می‌خرامند چنانکه گویی زینب در میان زنان شرمگین می‌گذرد.

کج مثال ۲: «واشجارُ سروِ قدتمیسُ کأن مَشْتٌ بها زینبُ فی نسوةِ حَفِرَاتٍ»

به چه معناست؟

- (۱) چه بسیار که درختان سرو زیبایی هستند به‌طوری‌که انگار زینب درخت سرو است و زنان شرمگین می‌گذرند.
 (۲) بسا که درختان سرو می‌خرامند چنانکه گویی زینب است و در میان زنان شرمگین می‌گذرد.
 (۳) بسا که زنان شرمگین می‌خرامند مثل زینب که در میان درختان سرو می‌خرامند.
 (۴) زینب مانند درختان سرو در میان زنان شرمگین می‌خرامد.

پاسخ: گزینه «۲»

۸- و إِذَا اُنْتَهَيْتَ إِلَى السَّلَامَةِ فِي مَدَاكٍ فَلَا تُجَاوِزِ.

معنی: چون در غایت و مقصد خویشتن، به جایگاه با سلامت رسیدی از آن مگذر.

۹- إِذَا أُعْشِبْتَ فَأَنْزِلْ

معنی: چون به زمین با گیاه رسیدی فرود آی.



مدرسان شریف

فصل پنجم

«باب بازجست کار دمنه»

مقدمه

این فصل در باب محاکمه و مجازات دمنه است. پس از ندامت شیر به دلیل به هلاکت رساندن گاو (بی هیچ گناهی)، مادر شیر او را در روشن کردن حقیقت یاری می‌دهد. به همین دلیل دادگاهی برای محاکمه دمنه تشکیل می‌شود. در پایان، دمنه متهم شناخته می‌شود و به مجازات عمل خود می‌رسد.

گزیده عبارات مهم

۱- فَلَمَّا رَأَيْتُ أَنْتَنِي قَدْ قَتَلْتَهُ نَدِمْتُ عَلَيْهِ أَيَّ سَاعَةٍ مَنُودِمُ

معنی: آنگاه که دیدم که او را کشته پشیمان گشته‌ام و چگونه ساعتِ ندامتی.

۲- به هر وقت حقوق متأكد و سوائف مرضی او را یاد می‌کرد و فکرت و ضجرت زیادت استیلا و قوت می‌یافت، که گرامی تر اصحاب و عزیزتر اتباع او بود.

+ دشواری‌ها و نکات: متأكد: محکم و استوار، تأکید شده / سوائف مرضی: کارهای پسندیده‌ای که در گذشته انجام شده است. / اتباع: پیروان / ضجرت: دلتنگی / استیلا: چیرگی.

مفهوم: در هر فرصتی که می‌یافت، به یادآوری حقوقی که بین آنها استوار شده بود، می‌پرداخت؛ همچنین اعمال نیک گذشته او را از نظر می‌گذراند و از یادآوری این خاطرات، بسیار در فکر فرومی‌رفت و دلتنگ می‌شد؛ زیرا او (گاو) از بهترین و عزیزترین پیروان و خدمتکاران او بود.

۳- هول ارتکابی کردی و این غدر و غمز را مدخلی نیک باریک جستی و ملک را خیانت عظیم روا داشتی و ایمن نتوان بود که ساعت به ساعت به وبال آن مأخوذ شوی و تبعیت آن به تو برسد و هیچ کس از وحوش تو را دران معذور ندارد و در تخلص تو ازان معونت و مظاهرت روا نبیند.

+ دشواری‌ها و نکات: غدر: بی‌وفایی و پیمان شکنی، خیانت کردن / غمز: اشارت کردن به چشم و مجازاً به معنی غم‌آزی و سخن چینی / تخلص: رهایی / مظاهرت: حمایت و پشتیبانی / هول ارتکاب: کار ترسناک و خطرناک / تبعیت: عاقبت ناگوار حاصل از انجام کاری ناشایست / معونت: یاری کردن. مفهوم: کار خطرناک و ترسناکی انجام دادی و برای انجام این خیانت و بی‌وفایی، راه بسیار باریک و ظریفی (خطرناک) انتخاب کردی. در حق شیر (ملک) خیانت بزرگی روا داشتی. هرگز در امان نخواهی بود؛ زیرا هر لحظه ممکن است عاقبت ناگوار این خیانت را بچشی و در این حال عذر تو نزد هیچ کدام از حیوانات پذیرفته نخواهد بود و آنها برای نجات هیچ کمک و حمایتی را روا نمی‌دارند.

۴- إِذَا أَنْتَ أَغْطَيْتَ السَّعَادَةَ لَمْ تُبَلِّ وَإِنْ نَظَرْتَ شَزْرًا إِلَيْكَ الْقَبَائِلُ

معنی: چون تو را نیک‌بختی دادند باک مدار و اگر قبيله‌ها به سوی تو تیز و بخشم بنگرند.

۵- ناخوبی موقع آن سعی در مروّت و دیانت بر من پوشیده نبود و استیلاي حرص و حسد مرا بران مخرّض آمد.

+ دشواری‌ها و نکات: مخرّض: برانگیزنده، تحریک کننده / استیلا: غلبه و چیرگی / مروّت: جوانمردی، بزرگواری.

مفهوم: ناپسند بودن انجام این کار، در آیین جوانمردی و دینداری، برای من کاملاً آشکار بود؛ لیکن غلبه حسادت و آزمندی، من را به انجام این کار ناشایست تحریک کرد.

۶- يَذْكُرُ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ وَالَّذِي أَخَافُ وَأَرْجُو وَالَّذِي أَتَوَقَّعُ

معنی: مرا به یاد او می‌آورد و او را به یاد من می‌آورد، هر نیکی و بدی و هر آنچه می‌ترسم از آن و امید می‌دارم بدان و آنچه چشم می‌دارم.



- ۷- هیچ دلیل در تاریکی شب چون رای انور و خاطر ازهر ملک نیست، چه فراست ملوک جاسوس ضمیر فلک و طلیعه اسرار غیب باشد.
- + **دشواری‌ها و نکات:** ازهر: روشن و تابناک / فراست: فهم و ادراک و زیرکی و دانایی / طلیعه: دسته‌ای جاسوس از لشکر که برای کسب اطلاعات زودتر از لشکر اصلی به سمت اردوگاه دشمن می‌رفتند.
- مفهوم:** هیچ راهنمایی در تاریکی شب چون اندیشه روشن و ذهن درخشان پادشاه نیست؛ زیرا فراست پادشاهان موجب می‌شود تا از نهانی‌های چرخ و اسرار غیب آگاه شوند.
- ۸- در حق وی افعال هم نرفته بود که داعی عداوت و سبب مناقشت شدی و می‌خواهم که تفحص این کار بکنم و دران غلو و مبالغت واجب بینم، اگر چه سودمند نباشد و مجال تدارک باقی نگذاشته‌ام.
- + **دشواری‌ها و نکات:** افعال: سستی و کوتاهی در انجام کاری، سهل‌انگاری / داعی: سبب و انگیزه / عداوت: دشمنی و ستیزه کردن / مناقشت: دشمنی و ستیزه‌جویی / مبالغت: زیاده‌روی / تدارک: تلافی و جبران کردن / تفحص: جستجو کردن / غلو: مبالغه.
- مفهوم:** در حق او کوتاهی و سستی‌ای انجام نشده بود که باعث این دشمنی و درگیری شود و تصمیم دارم که این کار موشکافی و بررسی کنم و در بررسی آن مبالغه کنم، اگرچه چندان فایده‌ای ندارد؛ زیرا من فرصتی برای جبران و تلافی باقی نگذاشته‌ام.
- ۹- اقوایل علما را وجوه بسیار است و تأویلات مختلف و خردمندان اقتدا بدان فراخور مصلحت و بر قضیت حکمت صواب بینند.
- + **دشواری‌ها و نکات:** اقوایل: جمع قول به معنی گفته‌ها / بر قضیت: به مقتضای حکم، بر طبق حکم / اقتدا: پیروی.
- مفهوم:** گفتار عالمان و دانایان ابعاد گوناگون و برداشت‌های متفاوتی دارد، انسان‌های عاقل به تناسب شرایط و مصلحت خود و نیز مطابق خرد و منطق خویش از این سخنان پیروی می‌کنند و این کار را درست می‌شمارند.
- ۱۰- پنهان داشتن راز اهل ریبت مشارکت است در زلت.
- + **دشواری‌ها و نکات:** ریبت: گمان و تردید / زلت: خطا و لغزش.
- مفهوم:** پنهان کردن اسرار انسان‌های مورد شک و تردید (گناهکار)، شریک شدن در لغزش و گناه آن‌ها است.
- ۱۱- و لکم فی القصاص حیوة یا اولى الألباب و فی الشرّ نجاته حین لا ینجیک احسان.
- معنی:** شما را در قصاص زندگانی و صلاحی است ای خداوند خردها و در بدی رستگاری است آن هنگام که نرھاند تو را نکویی کردن.
- ۱۲- متقدّمان در حوادث جهان هیچ حکمت ناگفته رها نکرده‌اند که متأخران را در انشای آن رنجی باید برد.
- دشواری:** متقدّمان: پیشینیان.
- مفهوم:** پیشینیان، راجع به جهان و حوادث آن، گفتنی‌ها و سخنان نغز را گفته‌اند و هیچ پند و سخن حکیمانه‌ای را، ناگفته باقی نگذاشته‌اند که امروزیان، در ساختن و گفتن آن تلاشی کنند و به سختی و تکلف افتند.
- ۱۳- سخن علما در فضیلت عفو و جمال احسان مشهور است لکن در جرمهایی که اثر آن در فساد عام و ضرر آن در عالم شایع نباشد، چه هر کجا مضرت شامل دیده شد و وصمت آن ذات پادشاه را بیالود و موجب دلیری دیگر مفسدان گشت و حجت متعذّبان بدان قوت گرفت و هر یک در بدکرداری و ناهم‌واری آن را دستور معتمد و نمودار معتبر ساختند عفو و اغماض و تجاوز را مجال نماند.
- + **دشواری‌ها و نکات:** وصمت: ننگ و عار / تجاوز: عفو و در گذشتن از گناه / اغماض: بخشیدن و درگذشتن از گناه کسی، چشم‌پوشی کردن / تدارک: تلافی و جبران کردن / متعدّی: متجاوز و ستمگر / اغماض: چشم‌پوشی.
- مفهوم:** گفتار عالمان درباره فضیلت بخشش گناهان و نیکی و احسان به مردم، مشهور است اما این سخنان در مورد جرم‌هایی صادق است که تأثیری در به فساد انداختن عامه نداشته باشد و زیان این گناهان نیز در جامعه فراگیر نباشد زیرا هرگاه بدی و شر در جامعه‌ای عام و همگانی شود، ننگ و بدنامی آن جامعه، دامان پادشاه را نیز آلوده خواهد کرد و موجب دلیری مفسدان می‌شود و دلیل متجاوزان و ظالمان برای ظلم قوی می‌گردد و هر کدام از ظالمان آن دستور و معیار معتبری برای انجام بدکرداری و ناهنجاری می‌دانند و دیگر جایی برای بخشش و چشم‌پوشی از گناه و لغزش مفسدان باقی نخواهد ماند.
- کلمه مثال ۱:** کدام گزینه برای پر کردن نقطه چین مناسب است؟ «هر کجا مضرت شامل دیده شود عفو و اغماض و را مجال نماند.» (سراسری ۸۰)
- (۱) تجاوز و اغماض (۲) تجاهل و ابرام (۳) تطاول و تعدی (۴) جبران و تدارک
- پاسخ: گزینه «۱» مضرت شامل: زیان و ضرر فراگیر / اغماض: چشم‌پوشی / تجاوز: گذشتن از گناه / اغماض: چشم‌پوشی / تجاهل: خود را به نادانی زدن / ابرام: پافشاری / تطاول: درازدستی / تدارک: جبران
- هرجا زیان فراگیر باشد، عفو و چشم‌پوشی و گذشتن از گناه نباید وجود داشته باشد.



مدرس‌ان شریف

فصل ششم

«باب دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو»

مقدمه

این فصل، داستان دوستی دوستان یکدل و یکرنگ است؛ دوستانی که از همنشینی و دوستی با یکدیگر بهره‌ها می‌برند و به هنگام بروز بلا یا یکدیگر را یاری می‌دهند و در شادی‌ها، قرین و یار یکدیگرند و در سختی‌ها نیز به یاری هم می‌شتابند و از ورطه‌ی نابودی نجات می‌یابند.

گزیده عبارات مهم

- ۱- لَا يَسْأَلُونَ أَحَاهُمْ حِينَ يَنْدَبُهُمْ فِي النَّائِبَاتِ عَلَي مَا قَالَ بَرَهَانَا
معنی: نپرسند از بردار خویش آنگاه که او ایشان را (به یاری) بخواند، در بلاهایی که نازل می‌شود، بر آنچه گفته باشد برهان و حجتی (هرگاه دوستی در پیشامد بدی از ایشان یاری طلبد با او چون و چرا نکنند).
- ۲- شَقَائِقُ يُحْمِلُنَّ النَّدَى فَكَأَنَّهُ دُمُوعُ التَّصَابِي فِي خُدُودِ الْخَرَائِدِ
معنی: گل‌های شقایق (لاله نعمان) است که برمی‌دارند (بر آنها می‌نشیند) قطره باران و شبنم و آن نم، گویا اشک‌های عشق‌ورزی و جوانی نمودن است، که بر رخسارهای زنان شرمگین نشسته است.
- ۳- این مرد را کاری افتاد که می‌آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از کس دیگر، من باری جای نگه دارم و می‌نگرم تا چه کند. صیاد پیش آمد و جال باز کشید، حبه بینداخت و در کمین بنشست.
+ دشواری‌ها و نکات: جای نگه داشتن: در جای خود ماندن. مجازاً به مفهوم درنگ و تحمل داشتن، تندی نکردن / جال: دام / حبه: دانه. مفهوم: گویی که برای این مرد اتفاق مهمی پیش آمده است و نمی‌توان دانست که به قصد شکار من می‌آید، یا حیوان دیگری. در هر حال، من همین جا باقی می‌مانم و به دقت می‌نگرم تا ببینم چه می‌کند. صیاد نزدیک‌تر آمد و دام خود را پهن کرد (باز کرد) و دانه‌ای (طعمه‌ای) در آن قرار داد و به انتظار صید نشست.
- ۴- انواع خیر و شر به تقدیر باز بسته است و هر چه در حکم ازلی رفتست هرآینه براهتلاف ایام دیدنی باشد، از آن تجنّب و تحرّز صورت نیندد.
+ دشواری‌ها و نکات: باز بسته است: وابسته است / هرآینه: بی‌گمان، بدون شک، به تحقیق / اختلاف ایام: گذر روزگار، رفت‌وآمد روزها / تجنّب و تحرّز: پرهیز و دوری کردن / تقدیر: سرنوشت. مفهوم: همه حوادث نیک و بد زندگی در گرو تقدیر الهی است. هر آنچه خداوند در روز ازل، در لوح سرنوشت آدمیان نگاشته است، بی‌گمان با گذر ایام و چرخش چرخ، اتفاق خواهد افتاد و هرگز نمی‌توان از قضا و قدر الهی گریخت.
- ۵- هَمَّتْ بِرِ دُوسْتِي تُو مَقْصُورِ گِرْدَانِيْدِمِ و آمدم تا شرط افتتاح اندران به جای آورم.
+ دشواری‌ها و نکات: مقصور گردانیدن: منحصر کردن، صرف کردن / افتتاح: گشودن، آغاز کردن. مفهوم: تمام تلاش خود را کرده‌ام تا با تو از در دوستی وارد شوم؛ اکنون آمده‌ام تا شرایط گشایش این دوستی را به جا آورم.
- ۶- وَجِهَ مَوَاصِلَتِ تَارِيْكِ و طَرِيْقِ مَصَاحِبَتِ مَسْدُوْدِ اسْتِ و عَاقِلَانِ قَدَمِ دَرِ طَلَبِ چِيْزِي نِهَادَنِ كِهْ بِهْ دَسْتِ آوَرْدَنِ اَنْ اَزْ هَمْمِهْ وَجُوْهَ مَتَعَدَّرْ بَاشْدِ نَبِيْنِنْدِ تا جانب ایشان از وصمت جهل مصون ماند و خرد ایشان در چشم ارباب تجریت معیوب ننماید.
+ دشواری‌ها و نکات: وجه مواصلت: راه دوستی، طریق وصل / مصاحبت: همنشینی / متعذر: سخت و دشوار، محال / وصمت: ننگ و عار / وجوه: جمع وجه / مصون: ایمن، محفوظ / ارباب تجریت: صاحبان تجربه. مفهوم: راه دوستی بین ما بسته است، انسان‌های خردمند هرگز در پی چیزی که به دست آوردن آن بسیار دشوار باشد، نخواهند بود تا به این وسیله از ننگ جهل و نادانی برهند و در نظر اصحاب خرد و تجربه، ناقص‌عقل و کم‌خرد جلوه نکنند.



۷- کشتی بر خشک راندن.

مفهوم: کنایه از انجام دادن کار بی حاصل و عبث.

۸- به روی آب دریا اسب تازی کردن.

مفهوم: کنایه از کار بیهوده کردن.

۹- وَالذَّهْرُ لَيْسَ بِإِنْبَاجٍ مِنْ حَوَادِثِهِ صُمُّ الْجِبَالِ وَلَا ذُو الْعُصْمَةِ الْمَدْعُ

معنی: روزگار، رهنده نیست از پیشامدهای نو او، کوه‌های سخت (أصم) و نه آن بُز کوهی (صَدْع) که بر دستها سپیدی (عُصْمَة) دارد.

۱۰- وَإِنْ أَوْلَى الْبَرَّاءِ أَنْ تُوَاسِيَهُ عِنْدَ السَّرْوَرِ لَمَنْ وَأَسَاكَ فِي الْخَزَنِ

إِنَّ الْكِرَامَ أَذَامَا أَسْهَلُوا ذَكَرُوا مِنْ كَانَ يَأْلَفُهُمْ فِي الْمَنْزِلِ الْخَشَنِ

معنی: به درستی که سزاوارترین آفریدگان به اینکه تو او را همچون خویش کنی، کسی است که در هنگام شادی و اندوه تو، تو را با خویشتن برابر داند؛ به درستی که کریمان و نکوکاران در آن وقت که به زمین نرم (و راه هموار) رسند، بیاد آورند آن کس را که با ایشان همدلی می‌کرد در جای درشت و منزل سخت.

۱۱- در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر.

+ دشواری‌ها و نکات: اختلاف: رفت‌وآمد / متواتر: پی‌درپی، پی‌پی.

مفهوم: در آنجا شکار بسیاری یافت می‌شد و رفت‌وآمد شکارچیان به آنجا بسیار و پی‌پی بود.

۱۲- بقای ذات و حصول مودت تو مرا در حوادث روزگار دست‌گیر و کرم عهد و لطف تو در نواب زمانه پای‌مرد.

+ دشواری‌ها و نکات: نواب: جمع نایبه به معنی سختی و مصیبت / پای‌مرد: دستگیر و یاری‌گر / حصول: به دست آمدن.

مفهوم: جاودانگی و زنده بودن و نیز به دست آوردن علاقه و دوستی تو، در حوادث زمانه، یاری‌گر من است (دوستی و جاودانگی تو یاری‌گر من در حوادث زمانه است). همچنین بخشش و لطافت و مهربانی تو در وقت سختی‌ها و دشواری‌های روزگار مدد و دست‌گیر من است (دو عبارت مترادف).

۱۳- جایی که قصد جان و طمع نفس از یک جانب معلوم شد، بی از آنچه از دیگر جوانب آن را در گذشته سابقه‌ای توان شناخت یا در مستقبل صورت

کند، مصالحت به چه تأویل دل‌پذیر تواند بود؟

+ دشواری‌ها و نکات: بی از آنچه: بدون آنکه / تأویل: توجیه.

مفهوم: آنجا که سوءقصد و طمع به جان وجود داشته باشد (جان آدمی در خطر باشد)، بدون اینکه پیشینه و سابقه‌ای برای این دشمنی باشد یا در آینده برای این کینه‌ورزی بتوان دلیلی تصور کرد، در این شرایط، صلح و سازش و دوستی به کدامین دلیل منطقی و موجه، امکان‌پذیر خواهد بود؟

۱۴- اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّا لَا تُحِبُّكُمْ وَلَا نَلْـُـومُكُمْ أَنْ لَا تُحِبُّونَا

معنی: خدا می‌داند که ما شما را دوست نمی‌داریم و شما را ملامت نمی‌کنیم که ما را دوست نمی‌دارید.

کلمه مثال ۱: مفهوم این بیت بیانگر چیست؟

(سراسری ۹۴)

« اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّا لَا نَحِبُّكُمْ وَ لَا نَلْـُـومُكُمْ أَنْ لَا تُحِبُّونَا »

(۴) بی‌اعتنایی

(۳) بی‌لیاقتی

(۲) بی‌تعصبی

(۱) بی‌دلی

✓ پاسخ: گزینه «۴» خدا می‌داند که ما شما را دوست نداریم و شما را سرزنش نمی‌کنیم به سبب این که ما را دوست ندارید. یعنی بی‌علاقگی شما برای ما مهم نیست؛ پس نشانه‌ی بی‌اعتنایی است.

۱۵- وَإِنِّي لَقَوْلٍ لِدِي الْبَيْتِ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا إِذَا مَا جَاءَ مِنْ غَيْرِ مَرَّصِدٍ

معنی: من گوینده‌ام به آن کسی که اندوهی دارد (بفراخی باش و در میان اهل خود باش)، هنگامی که او از غیر کمینگاه (بدون قصد کمین کردن) نزد من آمده باشد (یعنی اگر کسی اندوهناک و بدون نیت بدی نزد من بیاید من به او مرحباً و اهلاً) بسیار می‌گویم.

۱۶- وَالْجُودُ بِالنَّفْسِ أَقْصَى غَايَةِ الْجُودِ

معنی: جوانمردی کردن به تن (و جان خود را بخشیدن) نهایت جوانمردی است.



مدرس‌ان شریف

فصل هفتم

«باب بوف و زاغ»

مقدمه

باب «بوف و زاغ» داستان دشمنی و کینه‌ورزی طایفه زاغ‌ها و بوف‌ها است. پادشاه بوف‌ها به دلیل کینه دیرینه خود از زاغان، به آن‌ها شبیخون می‌زند. در میان زاغ‌ها، زاغ زیرک و دوراندیشی وجود دارد که که با تمام ضعیفی جثه و اندک بودن آلات جنگی، با درایت خود و طرح نقشه‌ای ویژه به جنگ بوف‌ها می‌رود و آن‌ها را شکست می‌دهد. قصه بوف و زاغ در باب اعتماد نکردن به دشمن است اگرچه نهایت لطف و مصالحه را به کار برد.

گزیده عبارات مهم

- ۱- ... اگر دست دهد باز گوید از جهت من مثل دشمنی که بدو فریفته نشاید گشت اگرچه کمال ملاطفت و تضرع و فرط مجاملت و تواضع در میان آرد و ظاهر را هرچه آراسته‌تر به خلاف باطن بنماید و دقایق تمویه و لطایف تعمیمه اندران به کار برد.
- + دشواری‌ها و نکات: مجاملت: نرمی و نکویی کردن / دقایق تمویه: تمویه به معنی زراندود کردن است. دقایق تمویه: نیرنگ‌ها و حیل‌های بسیار ظریف و دقیق، چاره‌اندیشی‌های بسیار ظریف و لطیف / لطایف تعمیمه: تعمیمه به معنی پوشاندن حقیقت در زیر پرده‌ای از فریب و ناراستی است. لطایف تعمیمه: نکات ظریف و باریکی که در پرده مکر و فریب پنهان شده‌اند. / تضرع: زاری کردن.
- مفهوم: داستان دشمنی را برایم بگوید که هرگز فریب او (دشمن) را نباید خورد؛ هرچند کمال نرمی و زاری و مهربانی و فروتنی در میان آورد و ظاهر خود را برخلاف باطن زشت خود، با انواع چاره‌گری‌ها و ترفندها دقیق، نیکو و آراسته گرداند.
- ۲- خردمند به سخن دشمن التفات ننماید و زرق و شعوه او را در ضمیر نگذارد و هر چه از دشمن دانا و مخالف داهی تَلَطَّف و تودد بیش بیند در بدگمانی و خویشتن نگاه داشتن زیادت کند و دامن ازو بهتر درچیند؛ چه اگر غفلتی ورزد و زخم گاهی خالی گذارد هرآینه کمین دشمن گشاده گردد، و پس از فوت فرصت و تعدّر تدارک، پشیمانی دست نگیرد.
- + دشواری‌ها و نکات: زرق و شعوه: مکر و فریبندگی / دامن درچیدن: کنایه از دوری کردن و روی گردانی / تعدّر: سخت و دشوار / داهی: زیرک، باهوش.
- مفهوم: انسان عاقل، به سخنان دشمن خود هیچ توجهی نمی‌کند و هرگز فریب مکر و نیرنگ او را نمی‌خورد. علاوه بر این هر چه بیشتر، از دشمن خود دوستی و نرمی بیند، نسبت به او بدگمان‌تر خواهد شد، از خود مراقبت بیشتری می‌کند و خود را از حیل‌ها و توطئه‌های او نگه می‌دارد. زیرا چنانچه غفلت کند محل ضربتی (رخنه‌ای) برای دشمن خود باقی بگذارد، بی‌گمان به او حمله‌ور خواهد شد و البته که پس از دست رفتن فرصت، پشیمانی و حسرت بردن سودی نخواهد داشت و جبران این شکست نیز ممکن نخواهد بود.
- ۳- طُمُوحُ السَّيْفِ لَا يَخْشَى إِلَهًا وَلَا يَرْجُوا الْقِيَامَةَ وَالْمَعَادَا
- معنی: برنگرستن (بلند نگرستن، به بالا نگرستن) شمشیر از هیچ خدایی نترسد و از قیامت و روز محشر باک ندارد.
- ۴- وَلِلذَّهْرِ أَثْوَابٌ فَكُنْ فِي ثِيَابِهِ كَلْبَسْتَهُ يَوْمًا أَجَدُّ وَأَخْلَقَا
- معنی: روزگار را جامه‌هاست (حالت‌های گوناگون است)؛ باش در لباس‌های او، همچنان که او لباس می‌پوشد، روزی که نو می‌پوشد و روزی که کهنه می‌پوشد.

کلمه مثال ۱: کدام گزینه در برگرفته مفهوم عبارت زیر است؟ «پس از فوت فرصت و تعدّر تدارک پشیمانی دست نگیرد.»

- (۱) هنگامی که فرصت از دست برود و جبران کردن نیز امری غیرممکن و دشوار باشد، افسوس و پشیمانی سودی ندارد.
- (۲) پس از، فوت وقت امکان جبران و بازگرداندن آن محال است.
- (۳) پس از فوت وقت، عذرخواهی و افسوس سودمند نیست.
- (۴) آنگاه که فرصت‌ها از میان روند، دشوار است حسرت نبردن بر فوت آن.

پاسخ: گزینه «۱» تعدّر: محال، سخت و دشوار / تدارک: جبران و تلافی کردن.



۵- اوامر و نواهی او را در حلّ و عقد امتثال نمودندی.

+ دشواری‌ها و نکات: حلّ و عقد: رتق و فتق، بست و گشاد کارها / امتثال: فرمانبرداری، اطاعت کردن / اوامر: جمع امر، دستور / نواهی: نهی شده. مفهوم: در رتق و فتق امور، از دستورات او که شامل امر و نهی بود، پیروی کردند.

کلمه مثال ۲: «اوامر و نواهی او را در حلّ و عقد امتثال نمودندی.» یعنی:

(۱) امر و نهی او را در تمامی امور و شرایط گوناگون اطاعت کردند.

(۲) فرامین او را در رتق و فتق امور اطاعت کردند.

(۳) دستورات او را که شامل بایدها و نبایدهایی می‌شد، اطاعت کردند.

(۴) دستورات او را که در قالب امر یا نهی بود و مربوط به بست و گشاد امور می‌شد، پیروی کردند.

پاسخ: گزینه «۴» اوامر: دستورات و فرمان‌ها / نواهی: جمع نهی به معنی آنچه در شرع ممنوع و حرام باشد.

۶- جنگ کردن خطر بزرگست، خاصه پس از هزیمت و هر که بی تأمل قدم در آن نهد برگذر سیل خوابگه کرده باشد و در تیزآب خشت زده.

+ دشواری‌ها و نکات: در تیزآب خشت زدن: کنایه از انجام کار بیهوده:

نیک خواهانم نصیحت می‌کنند / خشت در دریا زدن بی‌حاصلست

«سعدی»

هزیمت: گریز، فرار، شکست.

مفهوم: نبرد با دشمن امری بسیار خطرناک است؛ به ویژه پس از شکست از او و چنانچه کسی، بدون اندیشه و تفکر در این وادی قدم بگذارد، مثل این است که در محل سیل، اقامت گزیده و در تیز آب خشت ساخته است (کاری عبث و بی‌حاصل کرده است).

کلمه مثال ۳: عبارت «در تیزآب خشت زدن» برابر است با:

(۱) برگذر سیل خوابگه کردن (۲) بر قوت خود تکیه کردن (۳) بر سپهر کوژپشت اعتماد کردن (۴) دل به سرای فانی بستن

پاسخ: گزینه «۱» در تیز آب خشت زدن و برگذر سیل خوابگه کردن: کنایه از انجام کار بیهوده/ تیزآب: آبی روان که به تندی و تیزی جریان داشته باشد.

۷- تُخَوِّفَنِي دُونَ الَّذِي أَمَرْتَنِي بِهِ وَ لَمْ تَذُرْ أَنَّ الْعَارَ شُكْرُ الْعَوَاقِبِ

معنی: مرا می‌ترساند آن زن از چیزی (یعنی هلاک) که کمتر و کوچک‌تر است از آنچه مرا بدان امر کرد (خانه‌نشینی و ترک سفر) و ندانست که ننگ و عار بدترین عاقبت‌هاست.

۸- تَحَرَّكَ بِنَا، إِمَّا لِوَاذٍ وَ مِئْبَرٍ وَإِمَّا حُسَامًا كَالْعَقِيقَةِ قَاضِبٌ

معنی: بجناب و در حرکت آر ما را (و راضی مباش مگر به یکی از دو کار) یا علم و منبر (باشد) یا شمشیری برآن (قاضب) مانند درخشندگی برق (از میان ابر).

۹- إِلَيْكَ فِإِنِّي لَسْتُ مِمَّنْ إِذَا أَنْقَى عَضَاضَ الْأَفَاعِي نَامَ فَوْقَ الْعِقَارِبِ

معنی: دور شو (از من دست بردار) که من نیستم چنان کسی که اگر از گزیدن افعیان پرهیزد، بر روی کژدم‌ها بخسبد (از بلای بزرگ و هلاک‌آنی و حالی بگریزد و به ذلت و خواری و هلاک‌تدریجی تن دردهد).

۱۰- به زور و شجاعت خویش فریفته شدن از حزم دور افتد که شمشیر دو روی دارد و این سپهر کوژپشت شوخ‌چشم روزگور است، مردان را نیکو نشناسد و قدر ایشان نداند.

ای که بر چرخ ایمنی زنه‌ار / تکیه برآب کرده‌ای، هشدار

+ دشواری‌ها و نکات: حزم: دوراندیشی و احتیاط / تکیه بر آب کردن: کنایه از کار بیهوده کردن / شوخ‌چشم: گستاخ.

مفهوم: تکیه بر شجاعت و قدرت خود کردن و مغرور شدن به آن، دور از دوراندیشی و احتیاط است؛ زیرا همان‌طور که شمشیر دو سر دارد، فلک خمیده پشت و گستاخ نیز چنین است و دوروی دارد (برد و باخت). در حقیقت بینش فلک دچار نقص است. به همین دلیل قدر و ارزش انسان‌های لایق و نیکوکار را نمی‌داند. بنابراین مفهوم کلی بیت این است: ای کسی که از حوادث روزگار، ایمن‌نشسته‌ای و خیالی آسوده داری، از فلک و نامردمی آن برحذر باش؛ زیرا در حقیقت، تکیه‌گاهی سست و غیرقابل اعتماد برای خود برگزیده‌ای، پس به هوش باش.



مدرس‌ان شریف

فصل هشتم

«باب بوزینه و باخه»

مقدمه

این باب، قصه بوزنه‌ای است که در جزیره‌ای زندگی می‌کرد و پادشاه بوزنگان بود و از مهابت، تدبیر و سیاست کاملی برخوردار بود. اندک اندک، ضعف و ناتوانی حاصل از پیری و گذر روزگار، روی به او می‌آورد. از این روی، بوزنه جلای وطن اختیار می‌کند و در بیشه‌ای سکنی می‌گزیند. در آن بیشه با باخه‌ای آشنا می‌شود و با او دوستی گرم و رابطه‌ای نزدیک برقرار می‌کند. بوزنه، باخه را که برای او طعمه‌ای لذیذ به شمار می‌آید، در اثر غفلت و نادانی از دست می‌دهد و ... این داستان به بیان این نکته می‌پردازد که هرگاه آدمی با تلاش فراوان، ذخیره و سرمایه نفیسی را فراهم آورد، باید با عقل و درایت خود این اندوخته را حفظ نماید تا دچار حسرت و پشیمانی نشود.

گزیده عبارات مهم

- ۱- بهار عمر و موسم کامرانی بگذشت ضعف پیری در اطراف پیدا آمد و اثر خویش در قوت ذات و نور بصر شایع گردانید.
- + دشواری‌ها و نکات: اطراف: جمع «طرف». در این عبارت به معنی کرانه‌ها و اندام‌های بدن (دست‌ها و پاها...) است. / شایع: شامل و منتشر / بصر: بینایی. مفهوم: جوانی و فصل خوشی سپری شد و ناتوانی و آثار پیری در اندام‌ها آشکار گردید و علائم این پیری، در جان و تن و روشنی دیدگان آشکار شد.
- ۲- **إِنَّ الزَّمَانَ إِذَا تَتَابَعَ خَطْوُهُ سَبَقَ الطُّؤْبَ وَأَذْرَكَ الْمَطْلُوبَا**
معنی: زمانه چون پیایی شود گام نهادن وی، پیشی گیرند بر جوینده و دررسد به مطلوب.
- ۳- **شَبَابٌ وَ شَيْبٌ وَ إِفْتِقَارٌ وَ تَرْوَةٌ** **فَلَيْلَهُ هَذَا الدَّهْرُ كَيْفَ تَرَدَّدَا**
معنی: جوانی است و پیری، درویشی است و توانگری! پس خدای را این روزگار چگونه آمدوشد می‌کند و می‌گردد!
- ۴- هر که در میدان خرد پیاده باشد و از پیرایه حزم عاطل مکتسب او سخت زود در حیّز تفرقه افتد.
- + دشواری‌ها و نکات: حیّز: مکان، جهت / در حیّز تفرقه افتد: در معرض نابودی قرار خواهد گرفت، از دست خواهد رفت. / عاطل: بی‌بهره، بدون پیرایه / مکتسب: اموال به دست آمده، چیزهای کسب شده / پیاده بودن در چیزی: بی‌بهره بودن، در انجام کاری مهارت کافی نداشتن. مفهوم: هرکس از خرد بهره‌ای نبرده باشد و از زیور دوراندیشی عاری باشد، دارایی او از دست خواهد رفت.
- ۵- ... خویشتن را در لباس عروسان به جهانیان می‌نماید و زینت و زیور مُمَوّه بر دل و جان هر یک عرض می‌دهد. آرایش ظاهر را مدد غرور بی‌خردان گردانیده است و نمایش بی‌اصل را مایه شره و فریب حریصان کرده، تا همگان در دام آفت او می‌افتند.
- + دشواری‌ها و نکات: مُمَوّه: زراندود، خوش‌ظاهر و بدباطن / شره: حرص فراوان، آزمندی / غرور در این عبارت به معنی فریب دادن است. مفهوم: خود را در لباس عروسان به مردمان می‌نماید و زینت‌های متظاهرانه را بر جان و دل آنها عرضه می‌دهد. آرایش متظاهرانه را کمک خود در فریب دادن بی‌خردان گردانیده و نمایش بی‌اساس و باطل مایه حرص و فریب آزمندان کرده است تا همه این‌گونه در دام بلای او می‌افتند.
- ۶- عادت زمانه خود همین است که طراوت جوانی به ذبول پیری بدل می‌کند و ذلّ درویشی را بر عزّ توانگری استیلا می‌دهد.
- + دشواری‌ها و نکات: ذبول: پژمردگی، پژمرده شدن / ذلّ: خواری و ذلت / عزّ: بزرگی و عزّت / استیلا: چیرگی. مفهوم: شیوه روزگار این‌گونه است که شادابی و طراوت جوانی را به پژمردگی و ضعف پیری تبدیل می‌کند و ذلت و خواری فقیر را به عزت توانگری و بی‌نیازی چیره می‌کند.



۷- اگر از مال چیزی به دست آید هم بر لب گور باید گذاشت تا سگان دندان تیز کرده در وی افتند که میراث حلال است.

مفهوم: چنانچه آدمی اندوخته‌ای برای خود کسب کند، به هنگام مرگ، اموال خود را با خود به همراه نمی‌برد و برای وارثان خود باقی می‌گذارد تا به جان آن مال بیفتند؛ زیرا میراث حلال است. «سگان دندان تیز کرده» کنایه از بازماندگان است که پس از مرگ، حریصانه به اموال مردگان خود چشم دوخته‌اند.

۸- حَدَّثُ يُوقِّرُهُ الْحِجَى فَكَأَنَّهُ أَخَذَ الْوَقَارَ مِنَ الْمَشِيْبِ الشَّامِلِ

معنی: جوانی است که سنگینی و آهستگی می‌دهد به او (او را موقر کرده است) عقل او، چنانکه گویی وقار را از پیری، به همه چیز رسیده (کامل خرد) گرفته است.

۹- مخایل اقبال و دولت در حرکات و سکنات وی پیدا و استحقاق وی به رتبت پادشاهی و منزلت جهانداری معلوم و استقلال وی تقدیم ابواب سیاست و تمهید اسباب ایالت را مقرر.

+ **دشواری‌ها و نکات:** مخایل: علامت‌ها و نشانه‌ها / سکنات: خصایص بیرونی و درونی / تقدیم: پیشکش / استحقاق: سزاوار، شایسته.

مفهوم: نشانه‌ها و آثار نیکبختی در رفتار و کردار او هویداست و شایستگی او برای رسیدن به پادشاهی و تدبیر امور مملکتی، کاملاً مسلم و آشکار و خودبستگی او در راندن انواع سیاست‌ها و فراهم کردن اسباب فرمانداری معین و مقرر است.

۱۰- وَإِنْ شِفاءَ النَّفْسِ لَوْ تَسْتَطِيعُهُ حَبِيبٌ مُؤَاتٍ أَوْ شَبَابٌ مُرَاجِعٌ

معنی: به درستی که شفای روان و تن اگر به دست توانی آورد (یکی از دو چیز است)، دوست موافق یا جوانی بازگردانده شده است (بازگشته).

۱۱- به دقایق حیلت گرد استمالت لشکر برآمد و نواخت و تألف و مراعات رعیت پیشه کرد، تا دوستی او در ضمائر قرار گرفت.

+ **دشواری‌ها و نکات:** دقایق حیلت: چاره‌گری‌ها و نیرنگ‌های ظریف و دقیق / دقایق: نکات باریک و لطیف / استمالت: دلجویی و مهربانی کردن / ضمائر: قلب‌ها، باطن (دل) مردم / تألف: انس و الفت گرفتن.

مفهوم: با ترفندهای ظریف و هوشمندانه، در پی دلجویی و مهربانی سپاهیان خود بود و بخشش و مهربانی و مدارا با مردم را پیشه ساخت تا عاقبت، عشق و علاقه او در دل‌های مردمان جای گرفت.

۱۲- اگر غدر کنم و چندان سوابق دوستی و سوائف یگانگی را مهمل گذارم از مردمی و مروّت بی‌بهره گردم.

مفهوم: اگر خیانت کنم و دوستی و یکدلی گذشته را نادیده بگیرم، بی‌گمان از انسانیت و جوانمردی، بهره‌ای نخواهم داشت.

۱۳- اندیشید که بی‌سوابق معرفت این مکرمت می‌فرماید، اگر وسیلت مودّت بدان پیوندد، پوشیده نماند که چه نوع اعزاز و اکرام فرماید.

مفهوم: با خود فکر کرد که او بدون هیچ‌گونه شناخت و دوستی قبلی، این همه احسان و بخشش می‌کند. حال اگر، دوستی و علاقه نیز به این رابطه اضافه شود، چگونه و چقدر مرا گرامی و عزیز خواهد داشت؟

۱۴- چون یک جان می‌بودند در دو تن و یک دل در دو سینه: مِثْلَ الْمُصَافَةِ بَيْنَ الْمَاءِ وَالرَّاحِ

معنی: آنها همچون روحی در دو بدن و یک دل در دو سینه بودند؛ مثل دوستی ویژه و پاکیزه میان آب و شراب. به عبارت دیگر، دوستی آن دو بسیار خالصانه بود.

۱۵- ... با بوزنه‌ای قرینی گرم آغاز نهاده‌ست و دل و جان بر صحبت او وقف کرده و مودّت او از وصلت تو عوض می‌شمرد.

مفهوم: او با بوزنه‌ای، دوستی گرم و ویژه‌ای، برقرار کرده و روح و قلب خود را وقف عشق او کرده است. در حقیقت دوستی و محبت او را جان‌شین وصل و پیوستن به تو کرده است.

۱۶- ... بیچاره را نه امید خفت باقی است و نه راحت صحت منتظر.

+ **دشواری‌ها و نکات:** خفت: بهبودی و شفا، سبک‌تر و خفیف شدن بیماری / صحت: سلامتی.

مفهوم: این بینوا نه به بهبود بیماری خود امیدوار است، نه به آسایش و راحتی حاصل از درمان بیماری.

۱۷- شاهین وفا سبک سنگ بود.

+ **دشواری‌ها و نکات:** شاهین: میله‌ای که دو کفه ترازو را به آن آویزند، زبانه ترازو.

مفهوم: در این عبارت، وفاداری به دو کفه ترازویی تشبیه شده است که کم‌وزن و سبک است.



مدرس‌ان شریف

فصل نهم

«باب زاهد و راسو»

مقدمه

حکایت «زاهد و راسو» در بیان پرهیز از شتاب کردن در اجرای تصمیمات مختلف است. زاهدی، راسویی را در خانه خود نگاه‌داری می‌کرد. راسو با پسر زاهد در دوستی و صمیمیت، روزگار می‌گذراند. روزی در غیاب زاهد، ماری فرزند زاهد را به هلاکت رساند. زاهد پس از بازگشت به خانه و مشاهده مرگ فرزند، گمان می‌برد که این کار راسو است. بنابراین شتابان و بدون تحقیق، راسو را به هلاکت می‌رساند و در پایان پس از فهم حقیقت حال، بر بی‌گناهی و مظلومیت راسو اشک بسیار می‌ریزد و فراوان حسرت می‌خورد ...

گزیده عبارات مهم

۱- سمت حلم جز به ثبات عزم و سکون طبع حاصل نتواند بود.

+ دشواری‌ها و نکات: سمت: نشانه، علامت، جایگاه و مرتبه / ثبات عزم: قصد و اراده محکم / سکون طبع: آرامش طبع.

مفهوم: در نکوهش شتاب‌کاری و ستایش صبوری و درنگ در انجام کارها می‌گوید: تنها با استواری قصد و اندیشه و نیز آرامش طبع، می‌توان به وقار و آهستگی دست یافت.

۲- لا حلیمَ آلا ذو أناةٍ.

معنی: هیچ بردباری نیست که صاحب آهستگی نباشد. این عبارت، مفهومی مشابه مفهوم عبارت فوق دارد.

کلمه مثال ۱: کدام گزینه می‌تواند جایگزین نقطه‌چین باشد؟ لا حلیمَ آلا ذو أناةٍ چه پسندیده نیست. (سراسری ۸۸)

(۱) بی‌قراری (۲) شتاب‌کاری (۳) فریب‌کاری (۴) ناهشیاری

پاسخ: گزینه «۲» ترجمه عبارت: هیچ بردباری نیست که صاحب آهستگی نباشد، یعنی فرد بردبار همیشه صبور و آهسته کار می‌کند.

۳- افتتاح سخن بی‌اتقان تمام و یقین صادق از عیبی خالی نماند و خاتمت آن به ندامت کشد.

+ دشواری‌ها و نکات: اتقان: محکم‌کاری، یقین راستین / خاتمت: عاقبت، سرانجام / ندامت: پشیمانی، تأسف.

مفهوم: گشایش باب سخن و سخنوری، بدون یقین راستین و محکم، به دور از خطا و عیبی نخواهد بود و بی‌گمان، عاقبت چنین سخنوری به پشیمانی و حسرت می‌انجامد.

۴- خردمند باید که این تجارب را امام سازد و آینه رأی خویش را به اشارات حکما صیقلی کند و در همه ابواب به تثبّت و تأنی و تدبّر گراید و از تعجیل و خفت پرهیزد تا وفود اقبال و دولت به ساحت او متواتر شود.

+ دشواری‌ها و نکات: امام: رهبر و پیشوا / تثبّت: درنگ و تأمل داشتن / وفود: جمع وُفد به معنی آینده، وارد شونده / متواتر شود: پیاپی شود / تدبّر: اندیشیدن.

مفهوم: بر انسان عاقل واجب است که چنین تجاربی را الگو و راهبر خویش قرار دهد و رأی و اندیشه خود را با سخنان و اوامر حکما و فاضلان روشن کند. علاوه بر این، در تمامی زمینه‌ها به صبر، تأمل و دوراندیشی متمایل شود و از شتاب‌کاری و سبکی در عقل و رفتار، دوری کند تا از رهگذر این خصایل، امواج سعادت و نیک‌بختی به سوی او روانه شود (پیاپی شود).



مدرس‌ان شریف

فصل دهم

«باب گربه و موش»

مقدمه

این فصل، قصه موش و گربه‌ای است که همواره در دشمنی با یکدیگر به سر می‌بردند. روزی گربه در دام صیادان گرفتار می‌شود. موشی در آن نزدیکی، خانه داشت، به طلب طعمه از سوراخ خود خارج شد و قصد بازگشت به خانه خود را داشت که در پیش روی خود راسو، بوم و گربه را در بند بلا دید. این سه دشمن موش بودند. قدری اندیشه کرد و تنها راه خلاص خود را در صلح با گربه دید. بنابراین از در دوستی با گربه وارد شد و پس از آنکه بندهای گربه را برید، گربه نیز از او در مقابل خطر بوم و راسو محافظت کرد. این قصه در باب صلح و سازش مصلحت‌آمیز با دشمنان است. اینکه گاه برای رسیدن به اهداف خود باید تن به مصالحه با دشمن داد و پس از رسیدن به مقصد، نهایت حزم و احتیاط را در مقابل دشمن خود به کار برد.

گزیده عبارات مهم

- ۱- اغلب دوستی و دشمنایی قایم و ثابت نباشد و هر آینه بعضی به حوادث روزگار استحالت پذیرد و مثال آن چون ابر بهاریست که گاه می‌بارد و گاه آفتاب می‌تابد و آن را دوامی و ثباتی بیشتر صورت نبندد.
- + دشواری‌ها و نکات: استحالت: دگرگونی و تحول، تغییر پذیرفتن / دشمنایی: عداوت، خصومت / قایم: محکم، سخت.
- مفهوم: غالب دوستی‌ها و دشمنی‌ها، ثابت و همیشگی نیستند و بدون شک، با گذر ایام تغییر ماهیت می‌دهند. همچون هوای (ابر) بهاری که گاه باران‌زا است و گاه آفتابی و دوام و ثباتی بیشتر برای آن قابل تصور نیست.
- ۲- سَحَابَةٌ صَیْفٍ لَیْسَ یُرْجَى دَوَامُهَا.
- معنی: ابر تابستان است، امیدی نتوان داشت به دوام آن.
- ۳- عاقبت‌اندیش التماس صلح و مقاربت دشمن را غنیمت پندارد چون متضمن دفع مضرتی و جرّ منفعتی باشد.
- + دشواری‌ها و نکات: دفع مضرت: رفع کردن ضرر و زیان، برطرف نمودن و دریافتن آسیب‌ها / جرّ منفعت: جذب سود و فایده، منافع را به سوی خود کشاندن / مقاربت: نزدیکی.
- مفهوم: انسان دوراندیش و عاقبت‌نگر، اصرار و تقاضای دشمن خود را مبنی بر سازش و صلح غنیمت می‌شمارد، وقتی این صلح و دوستی، مبتنی بر از میان برداشتن آفت‌ها و آوردن منافع باشد.
- ۴- وَرَشَتْ جَنَاحَیَ الْمَقْصُوصِ حَتَّى غَدَا وَخَفَ الْقَوَادِمَ وَالشَّكِیْرَ
- معنی: پر بر نهادی بال بریده مرا تا شد انبوه شاه‌پرها و پرهای خرد و ریزه.
- ۵- به هر جانب برای احتیاط چشم می‌انداخت و راه سره می‌کرد.
- + دشواری‌ها و نکات: راه سره کردن: با نگاه کردن دقیق از ایمن بودن راه مطمئن شدن.
- مفهوم: به دلیل رعایت جانب حزم و احتیاط، اطراف خود را به دقت می‌نگریست و راه خود را با چشم می‌پایید و از این ایمن بودن راه، مطمئن می‌شد.
- ۶- دل از جای بردن.
- مفهوم: کنایه از ترسیدن.



مدرسان شریف

فصل یازدهم

«باب پادشاه و فنزه»

مقدمه

باب «پادشاه و فنزه»، درباره پادشاهی است که مرغی به نام «فنزه» داشت. فنزه از نزدیکان شاه بود و جوجه او با فرزند پادشاه، دوست و هم‌بازی بودند و در نهایت شادی و خوشی روزگار خود را می‌گذراندند. روزی جوجه فنزه، شاهزاده را آزرده‌خاطر می‌سازد و پسر شاه نیز در اثر غلبه خشم و ناراحتی، جوجه را بر زمین می‌کوبد و او را به کام مرگ می‌کشد. فنزه نیز درصدد انتقام‌جویی برمی‌آید و با پنجه‌های خود چشم‌های شاهزاده را نابینا می‌کند. از این پس، میان پادشاه و فنزه کینه‌ای عمیق پدید می‌آید و ... توصیه این حکایت این است که میان اصحاب کینه، هرگز صلح و سازش برقرار نمی‌شود و چنانچه از سوی دشمن، علاقه و درخواستی مبنی بر دوستی و سازش دیده شود، هرگز نباید فریب او را خورد و تن به دوستی و صلح با دشمن کینه‌جوی و آزرده‌خاطر خود داد.

گزیده عبارات مهم

- ۱- از دوست مستزید و قرین آزرده تحرّز ستوده‌تر و از مکامن غدر و مکر او تجنّب اولی‌تر، خاصه که تغییظ باطن و تفاوت اعتقاد او به چشم خرد می‌بیند و جراحت دل او به نظر بصیرت مشاهدت می‌کند و آن را از جهت خویش به اهمالی مرموز یا مکاشفتی صریح موجبات می‌داند؛ چه اگر به چرب‌زبانی و تودّد او فریفته شود و جانب تحفّظ و تیقّظ بی‌رعایت گرداند، هر آینه تیر آفت را جان هدف ساخته باشد.
- + دشواری‌ها و نکات: مستزید: دلگیر، دل‌آزرده / قرین: همنشین / تجنّب: دوری کردن / تغییظ: هوشیاری، آگاهی / مکاشفت: با کسی جنگ و دشمنی آشکار کردن / تیقّظ: بیداری و هوشیاری / تحرّز: احتراز و پرهیز.
- مفهوم: دوری کردن از یار آزرده‌خاطر و کمین‌های خیانت و حيله‌گری او واجب‌تر است. به ویژه که آدمی، آگاهی باطن و تغییر دیدگاه این دوست را (نسبت به خود) با چشم عقل می‌بیند و با چشم بصیرت کینه و زخم دل چنین دوستی را مشاهده می‌کند و همچنین این خشم و دشمنی را در نظر خود حاصل سهل‌انگاری پنهان یا دشمنی آشکار می‌پندارد؛ زیرا چنانچه با تملّق و مهربانی چنین یاری او فریفته شود و جانب هوشیاری و احتیاط در نگهداری جان خود را رعایت نکند، بدون شک جان خود را هدف تیر بلا و هلاکت قرار داده است.
- ۲- ... اثر منفعت آن در قوّت ذات و بسطت جسم هر چه زودتر پیدا می‌آمد، چنانکه در مدت اندک ببالیدند و مخایل نفع آن هر چه ظاهرتر مشاهده کردند.
- + دشواری‌ها و نکات: بسطت جسم: گستردگی و بزرگ شدن بدن / مخایل: نشانه‌ها، علامات / قوّت ذات: قدرتمندی جسم، توانا شدن.
- مفهوم: تأثیرات آن (میوه‌ها)، در نیرومند شدن و رشد جسمی آن‌ها به سرعت آشکار شد؛ به‌طوری‌که در مدت کوتاهی، هر دو کودک رشد نمودند و نشانه‌های این سودمندی را (سودمندی خوردن میوه‌ها) آشکارا مشاهده کردند.
- ۳- آتش خشم، شاهزاده را در غرقاب ضجرت کشید تا خاک در چشم مردی و مروّت خود زد و إلف صحبت قدیم را به باد داد.
- + دشواری‌ها و نکات: إلف: انس و الفت داشتن / خاک در چشم مردی و مروّت خود زدن: کنایه از مردانگی و جوانمردی خود را نادیده گرفتن / ضجرت: تنگدل شدن.
- مفهوم: شعله‌های خشم و ناراحتی، شاهزاده را در دریای غم و بی‌قراری فرو برد تا این‌که مروّت و جوانمردی خود را نادیده گرفت و دوستی دیرینه خود را به باد فنا داد.



مدرسایان شریف

فصل دوازدهم

«باب شیر و شغال»

مقدمه

قصه «شیر و شغال» به بیان احوال پادشاهان و نزدیکان و زبردستان آنان می‌پردازد. قهرمان اصلی این داستان، شغالی کاردان است که در خدمت شیری به سمت وزارت مشغول بود. شغال به دلیل شایستگی و نیکوکاری خود بسیار مورد توجه شیر بود. اما به تدریج با گذر ایام، مورد حسادت و تهمت اطرافیان شاه قرار گرفت و به حبس محکوم شد. عاقبت پس از تفحص بسیار، بی‌گناهی شغال آشکار می‌شود. ... این فصل توصیه‌ای است به شاهان و حکام: هنگامی که خطایی از زبردستان خود مشاهده می‌کنند، ضروری است که پس از به یقین رسیدن، به مجازات مجرم بپردازند و از صدور حکم شتاب‌زده بپرهیزند.

گزیده عبارات مهم

- ۱- ... دل بر استمالت او نیارامد، اگرچه در ملاطفت مبالغت نماید و در تودّد تنوّق واجب دارد.
- + **دشواری‌ها و نکات:** استمالت: به سوی خویش جنبانیدن، دلجویی کردن / تودّد: دوستی کردن / تنوّق: مهارت و چرب‌دستی در کار / ملاطفت: مهربانی مفهوم: ... دل آدمی با وجود نرمی و دلجویی او آرام و قرار نمی‌یابد (به دلیل رنجش خاطر) حتی اگر در این دلجویی و محبت، نهایت مبالغه و مهارت را به کار برد.
- ۲- جمال حال و کمال کار مرد را نه هیچ پیرایه از عفو زیباتر است و نه هیچ دلیل از اغماض و تجاوز روشن‌تر.
- + **دشواری‌ها و نکات:** اغماض و تجاوز: هر دو به معنی چشم‌پوشی و درگذشتن از گناه است. / پیرایه: آرایش، زیور. مفهوم: برای زینت کردار و تعالی انسان، هیچ پیرایه‌ای از عفو زیباتر و هیچ دلیلی از چشم‌پوشی و گذشت روشن‌تر نیست. به عبارت دیگر، هیچ زینتی به اندازه چشم‌پوشی و درگذشتن از گناه و لغزش دیگران، زیبا نیست.
- ۳- در شرع کرم رعایت وسایل فرض است و در حکم مروّت افعال حقوق محظور.
- + **مفهوم:** رعایت شرایط بخشش و بزرگی، در آیین دینداری واجب است. همچنین در آیین جوانمردی، کوتاهی و سستی در ادای حقوق و انجام وظایف، امری ممنوع و نکوهیده محسوب می‌شود.
- ۴- باید که اندازه اخلاص و مناصحت و هنر و کفایت آن کس که در معرض تهمتی افتاد نیکو بشناسد؛ اگر در مصالح بدو استعانتی تواند کرد و از رأی و امانت او دفع مهمی تولد تواند کردم در تازه گردانیدن اعتماد بر وی مبادرت نماید و قوّت دل او از وجه استمالت و تألف به قرار معهود باز رساند.
- + **دشواری‌ها و نکات:** مناصحت: پند و اندرز دادن / استعانت: یاری کردن / تألف: انس و الفت گرفتن / قرار معهود: روال مرسوم، مطابق عهد و پیمان بسته شده / استمالت: دلجویی کردن.
- + **مفهوم:** واجب است که میزان خلوص نیت، خیرخواهی، هنر و کردانی کسی را که مورد تهمت و بدگمانی واقع شده است، به خوبی بشناسد و چنانچه در مصالح کشور می‌توان از او یاری گرفت و از قدرت اندیشه، راستی و امانت او در دفع موانع و خطرات، بهره برد، مجدداً به او اعتماد نماید و در نهایت همچون گذشته، دل او را از طریق دلجویی و انس جستن با او آرام و مطمئن گرداند.
- ۵- اَقْبِلُوا ذَوِي الْهَيْبَاتِ عَثْرَاتِهِمْ.
- + **معنی:** در گذارید و چشم بپوشید از خداوندانِ خصال پسندیده، لغزش‌های ایشان را.



مدرسان شریف

فصل سیزدهم

«باب تیر انداز و ماده شیر»

مقدمه

این فصل درباره شرح حال شیری است که عمر خود را در آزار و زیان رساندن به دیگر جانوران گذرانده است تا اینکه خود نیز در دام بلا می‌افتد و به تلافی کردار و اعمال ناشایست خود، روزی تیراندازی، دو فرزند شیر را شکار می‌کند و آن‌ها را به هلاکت می‌رساند. شیر از این پس توبه می‌کند و دست از آزار و شکار جانوران دیگر باز می‌کشد. این داستان به بی‌آزاری و لزوم توجه به مکافات عمل توصیه و سفارش می‌کند.

گزیده عبارات مهم

۱- الرَّجُوعُ إِلَى الْحَقِّ أُولَى مِنَ التَّمَادِي فِي الْبَاطِلِ.

معنی: بازگشتن به سوی حق بهتر است از دوام آوردن در باطل.

۲- علم اصحاب ضلالت از ادراک مصالح بر اطلاق قاصر است و حجاب جهل احراز سعادت را مانعی ظاهر.

مفهوم: دانش انسان‌های گمراه و خطاپیشه، از درک و دریافت مصالح خود ناتوان است. پرده نادانی و جهل نیز مانع بزرگی در به دست آوردن و رسیدن به نیک‌بختی است (دو عبارت مترادف).

کلمه مثال ۱: مفهوم این عبارت کدام مورد را نکوهش می‌کند؟ (دکتری ۹۴)

علم اصحاب ضلالت از ادراک مصالح بر اطلاق قاصر است و حجاب جهل احراز سعادت را مانعی ظاهر.

(۱) موانع مادی (۲) حجاب رینی (۳) قصور تقصیر (۴) گمراهی و نادانی

پاسخ: گزینه «۴» معنی: «دانش گمراهان از درک مصلحت امور کاملاً ناتوان است و نادانی و جهالت مانع آشکاری بر سر راه کسب خوشبختی و بهروزی محسوب می‌شود».

۳- يَدَاكِ اَوْكِنَا وَفُوكِ نَفَخِ.

معنی: دو دست تو گره بستند و دهان تو دمید، باد در خیک تو در دمیده‌ای و سر آن تو بسته‌ای. به عبارت دیگر، خود را ملامت کن، نه دیگری را.

کلمه مثال ۲: داک اوکتا و فوک نفخ با کدام گزینه متناسب است؟ (دکتری ۹۴)

(۱) خود کرده را تدبیر نیست. (۲) خود می‌گوید و خود می‌خندد. (۳) خود پند ناشنیده چه پند دهد. (۴) خود می‌زند و خود فریاد می‌کند.

پاسخ: گزینه «۱» یداک اوکتا و فوک نفخ: دست‌های آن را بست و دهانت در آن دمید. این ضرب‌المثل عربی معادل «خودم کردم که لعنت بر خودم باد» یا «خود کرده را تدبیر نیست» در زبان فارسی است.

۴- كَمَا تَدِينُ تُدَانُ.

مهنی: همچنانکه سزا و پاداش می‌دهی، به تو پاداش داده می‌شود.



مدرس‌ان شریف

فصل چهاردهم

«باب زاهد و مهمان او»

مقدمه

«زاهد و مهمان» حکایت فردی است که با اصرار و خواهش فراوان، قصد دارد تا از زاهدی زبان عربی بیاموزد. زاهد با نقل حکایات و داستان‌های فراوانی - مانند زاغی که می‌خواست شیوه راه رفتن کبک را بیاموزد، اما راه رفتن خود را نیز فراموش کرد - مهمان خود را متقاعد می‌کند که هرکس پیشه و رسومات پدران خود را نادیده بگیرد و حرفه دیگری را که در خور توانایی او نیست، اختیار کند، بی‌گمان به دام حسرت و پشیمانی و زیان می‌افتد.

گزیده عبارات مهم

۱- الحِرْفَةُ لَا تُنْسَى وَ لَكِنْ دَقَائِقُهَا تُنْسَى.

معنی: پیشه فراموش نمی‌شود، باریکی‌ها و ظرایف آن فراموش می‌شود.

۲- زاهد تازگی وافر داشت و به اهتزاز و استبشار پیش او باز رفت.

+ دشواری‌ها و نکات: اهتزاز: شادی کردن / استبشار: شادمانی / تازگی: خوش‌رویی و شادمانی / وافر: فراوان.

مفهوم: زاهد با گشاده‌رویی و شادی تمام به استقبال و دیدار او رفت.

۳- مِنْ رُزْقٍ مِنْ شَيْءٍ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ

معنی: کسی که در کاری و چیزی روزی تحصیل می‌کند، گو ملزم آن باشد و قدم در آن راه ثابت دارد.

۴- مُتَهَجِّدٌ يُخْفِي الصَّلَاةَ وَقَدْ أَبَى إِخْفَادَهَا أَثَرُ السُّجُودِ الْبَادِي

معنی: شب زنده‌داری (همه شب بیدار و نماز گزارنده‌ای) که پنهان می‌کند نماز را و به راستی که سرباز می‌زند از پنهان داشتن آن نشان سجود (که بر پیشانی او) آشکار است.

۵- تَقَادَفُ بِي بِلَادٍ غَنَ بِلَاءٍ كَأَنِّي بَيْنَهَا غَيْرُ شَرُودٍ

معنی: می‌اندازد مرا شهرها از شهرها (از شهری به شهری افکنده می‌شوم) چنانچه گویی من در میان آن‌ها گورخری رمنده‌ام.

۶- پای افزارگشادن.

مفهوم: کنایه از لباس و اسباب سفر را از خود دور کردن.

۷- برحال عاشقان و صادقان به سماع ظاهر بی‌عیان باطن وقوف نتوان یافت.

+ دشواری‌ها و نکات: وقوف: آگاهی، پی‌بردن.

مفهوم: بدون پی‌بردن به باطن و صرفاً با شنیدن اوصاف ظاهری، نمی‌توان حال عاشقان و صادقان را فهمید.

۸- چه تعذّر مراد و ادراک سعادت پشت‌برپشت‌اند و اگر فرا نموده شود که قناعت با آن سابق است هم مقبول خرد نگردد، چه قناعت از موجود

ستوده‌ست و از معدوم قانع بودن دلیل وفور دناوت و قصور همّت باشد.

+ دشواری‌ها و نکات: تعذّر: سختی و دشواری / پشت‌برپشت: متضاد، منافی یکدیگر / دناوت: پستی و فرومایگی / فرانمودن: نشان دادن، بیان کردن،

و انمود کردن / معدوم: نیست و نابود.



مدرس‌ان شریف

فصل پانزدهم

«باب پادشاه و برهمنان»

مقدمه

این فصل در ستایش حلم، صبوری و درنگ در کارهاست. بردباری یکی از پسندیده‌ترین و مهم‌ترین خصلت‌هایی است که هر پادشاهی باید آراسته به این خصلت نیکو باشد. قصه پادشاه و برهمنان، به بیان شرح حال پادشاهی می‌پردازد که به سبب خشم آنی خود، بی‌درنگ و شتاب‌زده تصمیم می‌گیرد و یکی از نزدیکان خود را از میان برمی‌دارد و در نهایت دست پشیمانی و حسرت می‌گزد ...

گزیده عبارات مهم

- ۱- اگر میان من و مردمان یک مویستی در مجاذبت هرگز نتوانندی گسست که اگر ایشان بگذارند بکشم و اگر نیک بکشند بگذارم.
+ دشواری‌ها و نکات: یک مویستی: یک موی می‌بود / بگذارند: رها کنند / نیک: کاملاً، به‌تمامی / بگذارم: رها کنم، ترک کنم.
مفهوم: اگر بین من و مردم، تنها به واسطه یک تار مو رابطه برقرار بود، آنان هرگز نمی‌توانستند آن موی را بگسلند؛ زیرا هرگاه آنها آن رشته را رها کنند، من خواهم کشید و چنانچه مردم به سختی آن رشته را بکشند، من آن را رها خواهم کرد. یعنی هر وقت آنها ناسازگاری پیشه کنند من مدارا می‌کنم و برعکس.
- ۲- بسطت مردم دل و کمال حلم من تا این حدست که با همه اهل عالم بدانم زیست و بتوانم ساخت و هیچ‌کس رشته من در نتواند یافت.
+ دشواری‌ها و نکات: بسطت: فراخی و گستردگی / دانستن: در این عبارت به معنی توانستن است. / رشته کسی را در نیافتن: کنایه از بر کسی غلبه کردن، بر کسی مسلط شدن / حلم: بردباری.
مفهوم: بزرگ‌منشی (بزرگ‌دلی) و شکیبایی من تا آن اندازه است که با تمام مردمان جهان می‌توانم زندگی کنم و سازگاری از خود نشان دهم؛ به همین سبب کسی نمی‌تواند بر من چیره شود.
- ۳- حلم بی‌ثبات هم از عیبی خالی نماند که اگر بسیار مؤونت‌ها تحمل کرده شود و بر اظهار آهستگی مبالغت نماید چون عاقبت آن به تهتک کنند ضایع و بی‌ثمرت ماند.
+ دشواری‌ها و نکات: مؤونت: رنج و دشواری / آهستگی: درنگ و وقار / تهتک: رسوایی و پرده‌داری / مبالغت: زیاده‌روی، اغراق.
مفهوم: شکیبایی و صبوری که دوام نداشته باشد، به دور از خطا و نقص نخواهد بود؛ زیرا اگر آدمی رنج بسیاری برد و در نشان دادن بردباری مبالغت کند، وقتی نهایت کار به رسوایی و پرده‌داری انجامد، این صبوری چندان سودبخش نخواهد بود.
- ۴- سرمایه همه سعادت‌ها تقدیر آن سری است؛ اما بقا و نمای آن به خرد و حصافت پادشاه و به اخلاص و مناصحت وزیر متعلق باشد.
+ دشواری‌ها و نکات: آن سری: آن جهانی / حصافت: استواری خرد / متعلق باشد: وابسته باشد. / مناصحت: نصیحت کردن.
مفهوم: سرچشمه و جان‌مایه تمام نیک‌بختی‌ها، منوط به تقدیر الهی (آن جهانی) است؛ لیکن دوام و رشد آن در گروهی عقل و درایت پادشاه و نیز خلوص نیت و خیرخواهی وزیر است.
- ۵- مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الدَّارِیِّ اِنَّ لَمْ یُجَدِّکَ مِنْ عَطْرِهِ عَلَیْکَ مِنْ رَیْحِهِ؛ وَ مَثَلُ الْجَلِيسِ اسْوَاءٍ مَثَلُ اِنْفَاحِ الْکِیْرَانِ اِنَّ لَمْ یُخْرِقْکَ بِنَارِهِ عَلَیْکَ مِنْ نَتْنِهِ
معنی: همنشین نیک به عطار ماند، اگر از عطر خویش تو را نبخشد از بوی خوشش در تو آویزد و همنشین بد به دمنده کوره‌ها ماند؛ اگر تو را به آتش خود نسوزد، از بوی ناخوش او در تو آویزد.



مدرسان شریف

فصل شانزدهم

«باب زرگر و سیاح»

مقدمه

حکایت «زرگر و سیاح» درباره احوال و خصوصیات پادشاهان است و بیان چگونگی انتخاب نیکان و برگزیدگان برای به عهده گرفتن سمت‌های گوناگون و نیز درک و شناخت این حقیقت که کدام طایفه و گروه شایستگی رسیدن به جایگاه والا را دارند و در برابر نعمت‌ها شکرگزارند. از جمله خصوصیتی که در این حکایت برای به کارگیری افراد در امور مختلف برشمرده می‌شود، می‌توان به زهد و پرهیزگاری، راستی و امانت‌داری و پرهیز از دروغ و خیانت اشاره کرد.

گزیده عبارات مهم

۱- پادشاه باید که صنایع خود را به انواع امتحان بر سنگ زند و عیار رأی و رویت و اخلاص و مناصحت هر یک معلوم گرداند و معول در آن تصون و عفاف و تورع و صلاح را داند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** صنایع: جمع «صنیعه» به معنی برگزیدگان و برگزیدگان است. / معول: تکیه‌گاه / تصون: خود را نگه داشتن / تورع: پرهیزگار شدن / رویت: تفکر، اندیشه / مناصحت: نصیحت کردن، اندرز دادن.

مفهوم: بر عهده پادشاه است که نیکان و برگزیدگان قوم خود را به انواع مختلف آزمایش کند و میزان صداقت و خلوص و خیرخواهی آن‌ها را مشخص گرداند و معیار را در این باره (امتحان و برگزیدن فضلا و نیکان)، عفاف و پرهیزگاری و خویش‌داری بداند.

۲- **إِنَّ الصَّنِيعَةَ لَا تَكُونُ صَنِيعَةً حَتَّى يُصَابَ بِهَا طَرِيقُ الْمَصْنَعِ**

معنی: هر آینه نیکوکاری نباشد نکوکاری تا (مگر وقتی که) یافته شود (سپرده شود) بدان راه نکوکاری.

۳- **صفت ورع آن‌گاه جمال گیرد که اسلاف به نزهت و تعفف مذکور باشند و به صیانت و تقشّف مشهور و هرگاه که سلف را این شرف حاصل آمد و صحت انتمای خلف بدیشان از وجه عفت والده ثابت گشت و هنر ذات و محاسن صفات این مفاخر را بیاراست، استحقاق سعادت و استقلال ترشیح و تربیت روشن شود.**

+ **دشواری‌ها و نکات:** ورع: زهد و پرهیزگاری / نزهت: پاکیزگی و پاکدامنی / تعفف: عفت نمودن و پرهیزکردن از حرام / تقشّف: قناعت کردن به زندگانی حقیر و جامه ژنده، با تنگی معاش روزگار گذراندن / انتما: نسبت دادن / استقلال ترشیح: لیاقت و شایستگی پرورش یافتن برای خدمت / اسلاف: گذشتگان، قدما.

مفهوم: خصلت زهد و پرهیزگاری، زمانی زینت می‌یابد که پیشینیان آدمی به پاکدامنی و عفاف و نگاهداشت نفس از امیال نفسانی و قناعت آراسته و مشهور باشند و وقتی گذشتگان، به این خصلت‌های نیکو بلندمرتبه گشتند و راستی و درستی نسبت فرزندان به آنها از لحاظ پاکدامنی مادران ثابت شد و هنروری ذاتی و نیکویی خصلت‌های فرزندان نیز این اوصاف را آراسته کرد، شایستگی افراد برای نیک‌بختی و خودبسندگی آنها برای پرورش یافتن و بلندمرتبه گشتن آشکار می‌شود.

۴- **وصمت دروغ عظیم است و نزدیکان پادشاه را تحرّز و تجنّب از آن لازم و فریضه باشد.**

+ **دشواری‌ها و نکات:** وصمت: ننگ و عار / تحرّز و تجنّب: دوری کردن / فریضه: واجب.

مفهوم: ننگ و رسوایی حاصل از دروغ و ناراستی، بسیار عظیم است و پیروان و یاران سلطان همواره باید از کژی و دروغ پرهیز کنند.



مدرس‌ان شریف

فصل هفدهم

«باب شاهزاده و یاران او»

مقدمه

این باب، حکایت شاهزاده‌ای جوان و سه تن از همراهان اوست که برحسب تصادف در راهی با یکدیگر برخورد می‌کنند. قصه، حول حوادث و اتفاقات گوناگونی است که گریبان‌گیر این عده می‌شود و نیز بیان عقاید و جهان‌بینی این چهار تن (شاهزاده، توانگرزاده، بازرگان و کشاورز).

گزیده عبارات مهم

۱- ... توانگر بچه‌ای نوخط که حور بهشت پیش جمالش سجده بردی و شیر سوار فلک پیش رخسارش پیاده شدی، طراوتی بالطافت، لباقتی بی‌نهایت.

+ **دشواری‌ها و نکات:** نوخط: نوجوان / شیر سوار فلک: کنایه از خورشید. خانه خورشید در برج اسد است. / لباقت: زیرکی و هوشیاری / حور: زنان بهشتی. **مفهوم:** ... ثروتمندی نوجوان و زیباروی که حوران زیباروی بهشتی نیز در برابر جمال او سجده می‌کردند و خورشید زیبارخ نیز به احترام رخسارش از برج اسد پیاده می‌شد. طراوت چهره او با لطافت همراه بود و زیبایی صورت او نهایت نداشت.

۲- **إِنِّي أَرَى الْأَكْيَاسَ قَد تَرَّ كَوَا سُدِّي وَأَعْنَةُ الْأَمْوَالِ طَوْعُ الْأَحْمَقِ**

معنی: هر آینه می‌بینم که زیرکان به راستی رها کرده شده‌اند و فرو گذاشته و عنان‌های مال‌ها فرمانبردار نادان است.

۳- ... برزیگر، بچه‌ای توانا، با زور و در ابواب زراعت بصارتی شامل و در اصناف حرائت هدایتی تمام، در عمارت دستی چون ابر نیسان مبارک.

+ **دشواری‌ها و نکات:** بصارت: بصیرت / حرائت: کشاورزی / عمارت: ساختن و آباد کردن / نیسان: نام هفتمین ماه از ماه‌های رومیان که مطابق با اردیبهشت است، ابر بهاری / اصناف: جمع صنف، پیشه‌وران.

مفهوم: ... دهقان‌زاده‌ای که بسیار قدرتمند بود و در کشاورزی بصیرت و مهارت کاملی داشت، به همین سبب در انواع کشاورزی و زراعت می‌توانست هدایت‌گر قابل‌ی باشد. همچنین در ساختن و آبادانی نیز، دستی (قدرتی) خجسته و فرخنده و پربرکت داشت، مانند ابر بهاری.

۴- کارهای این سری به مقادیر آن سری منوط است و به کوشش و جهد آدمی تفاوتی بیشتر ممکن نشود و آن اولی‌تر که خرده‌مند در طلب آن خوض ننماید و نفس خطیر و عمر عزیز را فدای مرداری بسیار خصم نگرداند.

+ **دشواری‌ها و نکات:** این سری: دنیایی / آن سری: اخروی / بیشتر: چندان / خوض نمودن: آغاز کردن و وارد شدن در انجام کاری، عمیق شدن / خطیر: ارزشمند / مرداری بسیار خصم: مراد، این جهان فانی و زودگذر است که همگان در پی اویند. / منوط: وابسته.

مفهوم: امور دنیوی به تقدیر الهی (آن جهان) وابسته است و سعی و تلاش آدمی، در تغییر آن چندان تفاوتی ایجاد نمی‌کند. بنابراین اقدام شایسته این است که انسان عاقل، در طلب دنیا کاری را شروع نکند و عمر پرمایه و گران‌بهای خود را صرف به دست آوردن متاع اندک و بی‌ارزش دنیوی نکند که همچون مرداری خواستاران زیادی بر سر آن با هم درگیرند.



مدرسان شریف

فصل هجدهم

«خاتمه مترجم»

۱- ... دیباچه آن (کتاب) به فرّ و جمال القاب میمون و زیب و بهای نام مبارک خداوند مزین گشته و شمّتی از مناقب ذات بی‌همال که غرّت محاسن ایام است و واسطه قلاده روزگار در تشبیب آن تقریر افتاد و نبذی از آثار رأی و شمشیر شاهانه که محاسن دین و دولت بدان آراسته گشته است ... ایراد کرده آمد.

✦ **دشواری‌ها و نکات:** دیباچه: مقدمه و تمهیدی که در ابتدای کتابی بنگارند. / غرّت: سفیدی و اینجا بهترین و بزرگ‌ترین مراد است. / واسطه قلاده: بهترین و ارزشمندترین قلاده به معنی گردن‌بند است و واسطه نیز درشت‌ترین مهره گردن‌بند است که در وسط رشته قرار می‌گیرد. / تشبیب: دیباچه کتاب / نبذی: اندکی، مختصری / تقریر: بیان کردن / شمّتی: اندکی / فرّ: شکوه و شأن. / **مفهوم:** مقدمه این کتاب (کلیله و دمنه) به شکوه و جمال القاب مبارک نام خداوند آراسته شده است و اندکی هم از بزرگی و عظمت ذات بی‌مانند خداوند که نیکوترین نیکویی‌هاست و اصلی‌ترین گوهر گردن‌بند روزگار، در مقدمه این کتاب، سخن به میان آمده است. همچنین، اندکی از اندیشه والا و قدرت بی‌همتای سلطان ذکر شد که سبب نیکی و زیبایی دین و دولت است.

۲- ... این اشارت صِبْغَتِ تَصَلَّفِ دارد.

✦ **دشواری‌ها و نکات:** تَصَلَّف: لاف زدن / اشارت: سخن.

مفهوم: این سخن تو نشان از لاف و گزافه‌گویی دارد (رنگی از لاف‌زنی و تملّق دارد).

کلمه مثال ۱: «این اشارت صبغت تصلّف دارد» برابر با کدام گزینه است؟

(۱) دستور تو کاملاً بیهوده است.

(۲) این کلام تو رنگی از حماقت دارد.

(۳) این حرف تو گزافه‌ای بیش نیست و نشان از چاپلوسی و تملّق دارد.

(۴) سخن تو کاملاً غرورآمیز و فریبنده است.

☑ **پاسخ:** گزینه «۳» تَصَلَّف: لاف زدن، تملّق گفتن، گزافه‌گویی.

۳- **فإن جرّت الألفاظ يوماً بمِدْحَةٍ لَغَيْرِكَ إنساناً فأنت الأذى نَعْنَى**

معنی: اگر روان گردد گفته‌ها روزی به ستایش از برای جز تو آدمی، پس تویی آن کس که ما قصد می‌کنیم.

۴- اگر این بنده یک کتاب از تازی به پارسی برد بدان تسوّقی نمی‌جوید، چه ذکر براعت او از آن سائرتر است که بدین معانی حاجت افتد و خاص و عام را مواظبت او بر استفادت و تعلّم مقرر گشته است.

✦ **دشواری‌ها و نکات:** تسوّق: برای خود بازار گرمی کردن / براعت: کمال فضل و ادب، بی‌همتایی / سائر: جاری و شامل.

مفهوم: اکنون که من این کتاب را از عربی به زبان پارسی ترجمه کرده‌ام، هرگز به این کار خود مباهاتی نمی‌کنم، زیرا این کتاب بسیار ارزشمندتر و فراتر از آن است که به این بازار گرمی‌ها و تفاخرات نیازی داشته باشد و برای همه مردم توجه مؤلف به استفاده و یادگیری مخاطب از کتاب مشخص است.



مدرسای شریف

«دیباچه»

مقدمه

ابوالحسن احمدبن عمر بن علی سمرقندی، معروف به نظامی عروضی از شاعران و نویسندگان قرن ششم هجری است. از اشعار وی اکنون جز چند قطعه هجا که چندان پایه شعری ندارد، چیزی در دست نیست. ولی در نثر مقامی بس والا داشته و چهار مقاله او از بهترین نمونه‌های انشاء پارسی است. گذشته از شیوه شاعری و صنعت دبیری، در فن طب و نجوم نیز مهارتی بسزا دارد و دو حکایتی که در آخر مقاله‌ی سوم و چهارم ذکر می‌کند، شاهد این مقال است.

از احوال نظامی عروضی اطلاع کافی در دست نیست. گویا در اواخر قرن پنجم هجری در سمرقند ولادت یافته و مدتی از جوانی خود را در مولد خویش، سمرقند، به کسب علوم مشغول بوده است. سپس بین سال‌های (۵۰۴ و ۵۰۶ هـ) به خراسان رفت؛ زیرا در سال ۵۰۴ هـ در سمرقند از دهقان ابورجا اطلاعاتی درباره رودکی کسب کرد، در سال ۵۰۶ هـ در بلخ به خدمت عمر خیام رسید، در سال (۵۱۰ هـ) در طروق طوس خدمت معزی را درک کرد و شعر خود را بر او عرضه داشت و در همین اوان گویا به خدمت آل شنسب «اختصاص» یافت.

اثر بسیار مشهور او کتاب «چهارمقاله» است که از چهار مقاله تشکیل شده است. در بیان شرایطی که در چهار طبقه از مردم، یعنی دبیران، شاعران، منجمان و طبیبان باید مجتمع باشد و در ضمن هر مقاله بعد از شرح شرایط ویژه هریک از این چهار طایفه، قریب ده حکایت تاریخی، مناسب مقام ایراد نموده است و مقاله‌ی دوم کتاب مخصوصاً به دلیل آنکه در آن از برخی شعرای قدیم ایرانی هم‌عصر با ملوک سامانیه، غزنویه، خانیه، دیالمه، سلجوقیه و غوریه نام می‌برد و نیز مشتمل بر تراجم احوال چند نفر از مشاهیر ایشان مانند رودکی، عنصری، فرخی، معزی، فردوسی، ازرقی، رشیدی و مسعود سعد سلمان است. اهمیت ادبی عظیم دارد و مقاله‌ی سوم به دلیل اینکه اشاراتی درباره زندگی عمر خیام دارد، از ارزش خاصی برخوردار است. به همین علت چهار مقاله علاوه بر آنکه یک کتاب انتقادی متقن درباره هریک از چهار فن مذکور و اصحاب آنها است، اهمیت بسیار زیادی در تاریخ ادب پارسی دارد و اطلاعات ذی‌قیمت تاریخی بسیاری را شامل می‌شود که در کتاب‌های دیگر پارسی کمتر می‌توان یافت.

نام اصلی کتاب ظاهراً مجمع‌النوادر بوده ولی به واسطه اشتغال آن بر مقالات چهارگانه به «چهارمقاله» معروف شده است. تألیف کتاب مجمع‌النوادر یا چهارمقاله باید در حدود سال (۵۵۱ - ۵۵۲) صورت گرفته باشد؛ زیرا هنگام تألیف آن سلطان سنجر در حیات بوده و ضمناً از نویسنده مقامات حمیدی نام می‌برد که در سال ۵۵۱ آن کتاب تألیف شده است و آن را یکی از کتبی می‌داند که باید مورد توجه دبیران قرار بگیرد.

شیوه انشاء نظامی عروضی در ادب فارسی قابل توجه بسیار است. وی در آغاز ابواب چهارگانه‌ی کتاب خود انشایی نسبتاً مصنوع دارد، لیکن در دیگر بخش‌های کتاب کمتر به صنایع روی می‌آورد و گهگاه سجع‌هایی به کار می‌برد. در کل، کتاب کلام او جزیل و استوار و خالی از زواید و در نهایت اتقان و فصاحت است. عروضی در دیباچه کتاب شرحی مختصر در باب اصول حکمت، اقسام موجودات علوی و سفلی، کیفیت حدوث حیوانات و انسان، احوال نفسانی او، اثبات نبوت و لزوم نایب برای نبی، یعنی پادشاه، آورده است و چهار مقاله در باب دبیری، شاعری، نجوم و طبابت متن اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد.

قدیمی‌ترین کتابی که از چهارمقاله نقل نموده، تاریخ طبرستان از محمدبن حسن بن اسفندیار است که در حدود سال (۶۱۳) یعنی قریب شصت سال بعد از چهار مقاله تألیف شده است. ابن اسفندیار فصل متعلق به حکایت فردوسی و سلطان محمود را به تمامی از مصنف به اسم و رسم روایت کرده، هرچند اسمی از خود کتاب چهارمقاله نبرده است. پس از آن، در تاریخ گزیده، تذکره‌ی دولتشاه، نگارستان قاضی احمد غفاری و تعدادی از کتاب‌های تاریخی و تذکره‌ها از آن مطالبی نقل شده است.

دیباچه

ستایش و سپاس‌گزاری مخصوص خداوندی است که عالم بازگشت و آخرت (آن جهان) را به واسطه‌ی فرشتگان مقرب و صاحب روح و جان خلق کرد و عالم موجود شدن و تباه گردیدن (این جهان) را به امر و نهی پیامبران آراسته گردانید و آن را با قدرت و زور شمشیر پادشاهان و نفوذ قلم امیران و وزیران حفظ و نگهداری کرد؛ سلام بر مهتر دو جهان که کامل‌ترین پیامبران بود و درود بر خاندان و یاران آن مهتر که برترین دوستان خداوند بودند و سپاس بر پادشاه زمان، پادشاه دانای دادگر، نیروی گرفته‌ی پیروزمند باری شده، حسام دولت و دین و باور اسلام و مسلمانان و براندازنده کافران و مشرکان، چیره بر زندیقان



مدرسای شریف

فصل اول

«مقاله اول»

مقاله اول (در ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل)

دبیری حرفه‌ای است که قیاس‌های خطابی و بلاغی و سودمند را دربرمی‌گیرد در گفتگوهایی که میان مردم بر شیوه گفتگو و مشورت و دشمنی ورزیدن است، در باب ستایش و نکوهیدن و حيله و مهربانی و برانگیختن و بزرگ جلوه دادن کارها و حقیر وانمود کردن شغل‌ها و تعبیه‌ی شیوه‌های پوزش و ملامت و محکم گردانیدن پیمان‌های استوار و به یاد آوردن گذشته‌ها و آشکار کردن ترتیب و نظم سخن در هر اتفاق بر شیوه سزاوارتر و صواب‌تر. پس دبیر باید نژاده و صاحب شرف و ناموس و ژرف‌نگر و ژرف‌تأمل و دارای اندیشه نافذ باشد و از ادب و نتایج آن بهره‌ای بزرگ‌تر و وسیع‌تر به او رسیده باشد و از مقایسه منطقی دور نباشد و مقام آدمیان را بشناسد و قدر و رتبه آنها را بداند و به مال اندک دنیا و چیزهای آراسته دنیوی مشغول نباشد و به ستایش و زشت شمردن افراد صاحب‌غرض و چشم‌پوشی‌کنندگان و گذشت‌کنندگان توجه نکند و بدان مغرور نشود و آبروی سرورش را در تمام مراتب نامه‌نگاری از پایگاه‌های فرودین و رسوم گمنام حفظ کند و در حین نگارش و نامه‌نگاری با صاحبان حرمت و مالکان بزرگواری دشمنی نکند و اگر میان سرور و مخاطب او دشمنی وجود داشته باشد، او باید نوشته خود را از این دشمنی محفوظ نگاه دارد و به آبروی او صدمه نزند و غیبت نکند مگر درباره‌ی کسی که پا از حد خود فراتر نهاده و پای احترام از دایره شکوه و بزرگی بیرون گذاشته باشد؛ زیرا مردم را به همان کار بدی که انجام داده است، پاداش دهند و کسی که ستم آغازیده ستمکارتر به شمار آید و باید در به کار بردن عناوین میانه‌روی پیشه کند و به هر کسی همپایه شأن و مقام وی نامه نویسد مگر به کسی که در این باره کوتاهی کرده و مغرور شده و مسئله کوچکی را رها و گستاخی‌ای کرده است که عقل آن را موافق نگارش و سازگار با نامه‌نگاری نداند. در این جایگاه دبیر اجازه دارد که قلم بردارد و بر ضد او به آخرین نقطه نهایت نائل گردد. زیرا کامل‌ترین و برترین انسان می‌فرماید: «تکبر ورزیدن با آنکه تکبر کند همچون خواسته‌ای است که در راه خدا به درویشان دهند» و البته دبیر اجازه نمی‌دهد که هیچ‌گرددی در مکاتبه بر دامن سرور او بنشیند و در شیوه سخن، لفظ باید تابع معنی باشد و سخن مختصر شود، زیرا فصیحان عرب گفته‌اند: بهترین سخن آن است که اندک بود و بر مقصود رهنما؛ زیرا اگر معانی تابع الفاظ شود سخن طولانی می‌شود و کاتب را پرگویی می‌خوانند و پرگویی بی‌بهره‌گویی است اما تا زمانی که دبیر از هر علمی بهره‌ای نداشته باشد و از هر استاد و دانا نکته‌ای یاد نگیرد به این درجه نخواهد رسید. پس باید به خواندن سخن پروردگار و اخبار پیامبر اکرم و نشانه‌های صحابه و مثال‌های عرب و عجم و مطالعه کتاب‌ها و نامه‌های گذشتگان بپردازد و هر نویسنده‌ای که این کتاب‌ها را داشته باشد و به مطالعه آنها بپردازد، ذهن را تیز می‌کند و مغز را سیقل می‌دهد و قریحه را روشن می‌گرداند.

گزیده عبارات مهم

- ۱- دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی، منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حیل و استعطاق و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و نائق و اذکار سوابق، و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی و احری ادا کرده آید.
- ♦ دشواری‌ها و نکات: صنعت: حرفه، پیشه، هنر/ قیاسات: ج قیاس، کلامی از کلی به جزئی یا از اصل به نتیجه یا از قانون به موارد و مصادیق آن می‌رسد./ خطابی: قیاسی است مرکب از مقبولات و مظنونات و غرض از آن ترغیب مردم است، بدانچه در کار معاش و معاد ایشان سودمند بود و خطیبان و واعظان آن را به کار برند./ بلاغی: منسوب به بلاغت کلام، عبارت است از مطابق بودن آن با مقتضای مقام/ منتفع: سود برنده، نفع برنده/ مخاطبات: ج مخاطبه، گفتگو کردن/ سبیل: روش، راه/ محاورت: گفتگو/ مشاورت: مشورت کردن/ مخاصمت: دشمنی ورزیدن/ استعطاق: مهربانی، دل به دست آوردن/ اغراء: برانگیختن، ورغلائیدن/ وجوه: ج وجه، روی، روش/ عذر: پوزش/ عتاب: ملامت، درشتی/ احکام: استوار کردن/ و نائق: ج وثیقه، محکم، آنچه بدان اعتماد کنند، پیمان استوار/ اذکار: یاد دادن و به یاد آوردن/ اولی: سزاوارتر، صواب‌تر/ احری: شایسته‌تر/ ذم: نکوهش، نکوهیدن، بدگویی/ حیل: مکر، حيله، فریب.
- مفهوم: دبیری حرفه‌ای است دربرگیرنده قیاس‌های خطابی و بلاغی و سودمند در گفتگوهایی که میان مردم است بر شیوه گفتگو و مشورت و دشمنی ورزیدن و در باب ستایش و نکوهیدن و حيله و مهربانی و برانگیختن و بزرگ جلوه دادن کارها و حقیر وانمود کردن شغل‌ها و تعبیه شیوه‌های پوزش و ملامت و محکم گردانیدن پیمان‌های استوار و به یاد آوردن گذشته‌ها و آشکار کردن ترتیب و نظم سخن در هر اتفاق تا به شیوه سزاوارتر و صواب‌تر ادا شود.

۲- پس دبیر باید که کریم‌الاصل، شریف‌العرض، دقیق‌النظر، عمیق‌الفکر و ثاقب‌الرأی باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ اوفر نصیب او رسیده باشد.

+ دشواری‌ها و نکات: کریم‌الاصل: شریف‌نژاد/ شریف‌العرض: صاحب شرف و ناموس/ دقیق‌النظر: ژرف‌نگر/ عمیق‌الفکر: ژرف‌تأمل/ ثاقب‌الرأی: دارای اندیشه نافذ/ قسم اکبر: قسمت بزرگ‌تر/ حظ اوفر: بهره بیشتر و وسیع‌تر
مفهوم: دبیر باید نژاده، آبرومند، ژرف‌نگر، ژرف‌تأمل و اندیشه نافذ داشته باشد و از ادب و نتایج آن بهره بزرگ‌تر و وسیع‌تر به او رسیده باشد.

۳- بحطام دنیا وی و مزخرفات آن مشغول نباشد و بتحسین و تقبیح اصحاب اغراض و ارباب اغماض التفات نکند و غره نشود و عرض مخدوم را در مقامات ترسل از مواضع نازل و مراسم حامل محفوظ دارد.

+ دشواری‌ها و نکات: خطام: ریزه کاه، کنایه از مال اندک دنیا/ مزخرفات: ج مزخرف، آراسته، زرانوده، دروغی که به لباس راست درآید/ تقبیح: زشت شمردن/ اصحاب اغراض: دارندگان مقصودها/ ارباب اغماض: مالکان چشم‌پوشی/ التفات: توجه/ غره: مغرور/ عرض مخدوم: آبروی سرور/ مقامات: ج مقامه، کنایه از مراتب و قواعد و حکایات و عبارات/ ترسل: نامه‌نگاری/ مواضع نازل: جایگاه‌های فرودین/ مراسم حامل: مرتبه‌های فرومایه.
مفهوم: به مال اندک دنیا و چیزهای آراسته دنیوی مشغول نباشد و به ستایش و زشت شمردن افراد صاحب غرض و صاحبان چشم‌پوشی و گذشت‌کنندگان توجه نکند و بدان مغرور نشود و آبروی سرورش را در تمام مراتب نامه‌نگاری از انتساب به پایگاه‌های فرودین و مرتبه‌های فرومایه حفظ کند.

۴- در اثناء کتابت و مساق ترسل بر ارباب حرمت و اصحاب حشمت نستیزد و اگرچه میان مخدوم و مخاطب او مخاصمت باشد او قلم نگاه دارد و در عرض او وقیعت نکند.

+ دشواری‌ها و نکات: کتابت: نگارش/ مساق: راندن/ مخاصمت: دشمنی/ وقیعت: صدمه، غیبت مردم، ضرب / در اثنا: در حین، هنگام.
مفهوم: در حین نگارش و نامه‌نگاری با صاحبان حرمت و مالکان بزرگواری دشمنی نکند و اگر میان سرور و مخاطب او دشمنی وجود داشته باشد او باید نوشته خود را از این دشمنی محفوظ نگاه دارد و به آبروی آن طرف با بدگویی صدمه نزند.

۵- الا بکسی که در این باره مضایقتی نموده باشد و تکبری کرده و خرده‌ای فرو گذاشته و انبساطی فزوده که خرد آن را موافق مکاتبت نشمرد و ملائم مراسلت نداند.

+ دشواری‌ها و نکات: مضایقت: مضایقه، کوتاهی/ ملائم: موافق/ مراسلت: نامه‌نگاری/ مکاتبت: مکاتبه، نامه‌نگاری.
مفهوم: مگر به کسی که در این باره کوتاهی کرده باشد و مغرور شده و مسئله کوچکی را رها کرده و گستاخی‌ای کرده باشد که عقل آن را موافق نگارش و سازگار با نامه‌نگاری نداند.

۶- هر کاتب که این کتب دارد و مطالعه آن فرو نگذارد خاطر را تشحیذ کند و دماغ را صقال دهد و طبع را برافروزد.

+ دشواری‌ها و نکات: تشحیذ: تیز کردن/ دماغ: مغز/ صقال: زدودگی و زدودن شمشیر و آینه و جز آن / کاتب: نویسنده، دبیر.
مفهوم: هر نویسنده‌ای که این کتاب‌ها را دارد و به مطالعه آنها بپردازد ذهن را تیز می‌کند و مغز را می‌زداید و قریحه را روشن می‌کند.

📌 مثال ۱: کدام یک از واژگان زیر با معنای ارائه شده مطابقت ندارد؟

- (۱) مساق: راندن (۲) مزخرفات: نوشته‌های بی‌ارزش (۳) ترسل: نامه‌نگاری (۴) وقیعت: صدمه، غیبت مردم
- پاسخ: گزینه «۲» مزخرفات، به معنای آراسته، زرانوده و نیز دروغی که به لباس راست درآید، است.

📌 مثال ۲: کدام گزینه از مفهوم جمله‌ی زیر دریافت می‌شود؟

(دکتری ۹۲)

«و باید که دبیر البته نگذارد که هیچ غباری در فضاء مکاتبت از هواء مراسلت بر دامن حرمت مخدوم نشیند.»

- (۱) غرض نویسنده باید جلب رضای سرور خویش باشد نه پیشبرد مقصود خود (۲) دنیای نویسنده‌ی باید از هرگونه بی‌حرمتی پاک باشد.
(۳) وظیفه‌ی نویسنده حفظ حریم حرمت سرور خویش است. (۴) نویسنده باید فضای دوستی را از غبار کینه بزداید.

پاسخ: گزینه «۱» به تأکید که دبیر و نویسنده نباید اجازه دهد در عالم نوشتن و مکاتبه، چیزی از آرزوها و تمنیات خود در کارآید و حرمت و احترام آنکه برای او می‌نویسد و خدمتگزار اوست، خدشه‌دار بشود. این گفته، ناظر به عقیده‌ی قدما است، که معتقد بودند نویسنده در هر حالت باید برای رضای مخدوم بکوشد. گزینه‌ی ۲ و ۳ اگرچه درست‌اند، اما تمام نیستند. گزینه‌ی ۴ ارتباطی با متن ندارد، «فضای دوستی» در متن نیامده است.

📌 مثال ۳: عبارت «دبیر باید که کریم‌الاصل شریف‌العرض دقیق‌النظر عمیق‌الفکر و ثاقب‌الرأی باشد» کدام گزینه را شرط دبیری نمی‌داند؟ (سراسری ۸۱)

- (۱) خوشنامی (۲) روشن‌بینی (۳) ژرف‌اندیشی (۴) نژادگی

پاسخ: گزینه «۲» کریم‌الاصل: نژاده، اصیل (گزینه ۴) / شریف‌العرض: خوش‌نام، پاک‌دامن (گزینه ۱) / دقیق‌النظر: تیزبین

عمیق‌الفکر: ژرف‌اندیش (گزینه ۳) / ثاقب‌الرأی: دارای اندیشه‌ی نافذ و برنده



مدرسایان شریف

فصل دوم

«مقاله دوم»

در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر

شاعری هنری است که شاعر با آن هنر، مقدمات به خیال اندازنده را فراهم می‌کند و قیاس‌های نتیجه‌دهنده را با هم سازگار می‌سازد بر آن گونه که معنای کوچک را بزرگ و معنای بزرگ را کوچک جلوه می‌دهد و نیکو را در جامه زشت و زشت را به صورت نیکو می‌نماید و با به خیال افکندن، قوه‌های خشم و شهوت را برمی‌انگیزد تا با آن به گمان افکندن گرفتگی و گشادگی خاطر به وجود آورد و باعث ایجاد امور بزرگ در سامان جهان می‌شود.

گزیده عبارات مهم

۱- شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت آتساق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتهجه

+ دشواری‌ها و نکات: صنعت: هنر، پیشه/ آتساق: ترتیب دادن، راست و تمام شدن، فراهم آمدن/ موهمه: به خیال افکننده / التئام: سازگاری کردن میان دو چیز، سازگاری/ قیاسات: ج قیاس، سنجش/ مُنتجه: از انتاج، نتیجه‌دهنده.

مفهوم: شاعری هنری است که شاعر با آن هنر، مقدمات به خیال اندازنده را فراهم می‌کند و قیاس‌های نتیجه‌دهنده را با هم سازگار می‌سازد.

۲- و بایهام قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد، تا بدان ابهام طبع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب شود.

+ دشواری‌ها و نکات: ابهام: به گمان افکندن، به شک انداختن/ طبع: ج طبع، سرشت، سجه/ انقباض: گرفتگی (خاطر)/ انبساط: گشادگی (خاطر)/ عظام: ج عظیم، بزرگ / غضبانی: خشم، خشمگین.

مفهوم: و با به خیال انداختن قوه‌های خشم و شهوت را برمی‌انگیزد تا با آن به گمان افکندن، گرفتگی خاطر به وجود آورد و باعث ایجاد امور بزرگ در سامان جهان شود.

کلمه مثال ۱: منظور نویسنده از عبارت مشخص شده در باب شاعری چیست؟ (سراسری ۱۴۰۰)

«در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف»

۱) در رسم و آیین شاعری نوآور باشد. ۲) چیزهای عجیب و نو را بداند. ۳) برکناره از مراسم عادی باشد. ۴) از هر رسمی بهره‌ای داشته باشد.

پاسخ: گزینه «۱» متن از چهارمقاله در مقاله شاعری است. مستطرف به معنای طرفه، نوشمرده و نویافته و پیدا کرده است.

حکایت (۱)

از احمد بن عبدالله خجستانی پرسیدند که تو مردی بودی که خر کرایه می‌دادی چگونه به امیری خراسان رسیدی؟ پاسخ داد روزی دو بیت از دیوان حنظله باد غیسی را خواندم که به بزرگی و نعمت و جاه تشویق می‌کرد و برای رسیدن به این بزرگی به خطر کردن و زحمت کشیدن تشویق می‌نمود. همین شعر مرا برانگیخت تا خران و اسبانم را فروختم و به خدمت علی بن الیث درآمد. زمانی که یعقوب، برادر علی از خراسان به طرف غزنین رفت، علی الیث مرا از کاروانسرای سنگی بازگردانید و فرمان داد که به شحنگی اقطاع خراسان مشغول شوم؛ از آن به بعد لشکری فراهم کردم و از حیطه‌ی فرمان صفاریان خارج شدم و شهرهای زیادی را با لشکر خودم گشودم و سبب تمام این موفقیت‌ها همان دو بیت شعر بود. پس سلطان ناگزیر از وجود شاعری خوب است؛ زیرا شاعر جاودانگی نام او را فراهم می‌کند و یاد او را در دفتر اشعار ثبت می‌کند چون وقتی پادشاه به ناچار تسلیم مرگ می‌شود از ثروت و لشکر او اثری نخواهد ماند و نام او به واسطه شعر شاعران جاودانه خواهد ماند و نام‌های پادشاهان روزگار و سروران زمانه با شعر رسا و انتشار یافته‌ی شاعران جاودانه می‌ماند. دیوان شاعران گویای کمال، جمال، عدل، بخشش، اصالت، دانش، اندیشه، تأیید و اثرگذاری این امیران و مهتران گذشته است - خدا آرامگاه‌های آنان را روشن دارد و جایگاه‌های ایشان را فراخ کند - و چه بسیار پادشاهان عظیمی که امروز از آن‌ها و خدمتگزارشان خبری نیست و چه بسیار کاخ‌های نگاشته و نگار کرده و باغ‌های نغز که ساختند و آراستند و امروز با زمین برابر شده و با بیابان و صحرا یکسان گشته است.



مدرسان شریف

فصل سوم

«مقالت سوم»

در علم نجوم و غزرات منجم در آن علم

ابوریحان بیرونی در کتاب «التفهیم فی صناعة التنجیم» می‌گوید: تا زمانی که انسان در چهار علم تبخر پیدا نکند، سزاوار عنوان منجم نمی‌شود. این علوم عبارتند از: هندسه، حساب، هیئت و احکام و اما هندسه هنری است که در آن احوال خطوط و شکل‌های سطوح و مجسمات مشخص می‌گردد و آن نسبت کلی است که برای اندازه هر چیزی است. حساب پیشه‌ای است که در آن احوال انواع اعداد شناخته می‌شود و فروع این علم عبارت است از دونیم کردن، دوچند گردانیدن و ضرب و تقسیم و جمع و اما علم هیئت، علمی است که با آن عناصر عالم آسمانی و زمینی و اوضاع و احوال این عوالم شناخته می‌شود و علم احکام از شاخه‌های علم طبیعی است و ویژگی آن حدس و گمان و مقصود از آن دلیل آوردن است از شکل‌های ستارگان در مقایسه با یکدیگر و مقایسه یک سیصد و شصتم حصه از فلک و برج‌های فلکی بر فیض‌بخشی اتفاقاتی که در اثر حرکت آنها به وجود می‌آید از احوال زمان‌های عالم، پادشاهی، کشورها، شهرها، فرزندان، تحویل سال‌ها، روان کردن نقطه‌ای از منطقه البروج و تعیین بهترین اوقات برای شروع امری. پس منجم باید انسانی پاکیزه‌جان، پاکیزه‌تن و پسندیده‌خوی باشد و دلشدگی و دیوانگی از شرایط این قسمت و از ملزومات این پیشه است.

گزیده عبارات مهم

۱- مرد نام منجمی را سزاوار نشود تا در چهار علم او را غزراتی نباشد.

+ دشواری‌ها و نکات: غزرات: کثرت، مؤلف به معنی تبحر آورده است.

مفهوم: تا زمانی که انسان در چهار علم تبحر پیدا نکند، سزاوار عنوان منجم نمی‌شود.

۲- اما هندسه صنعتی است که اندرو شناخته شود حال اوضاع خطوط و اشکال سطوح و مجسمات و آن نسبت کلی که هر مقادیر راست بدانچه او مقادیر است.

+ دشواری‌ها و نکات: صنعت: هنر، پیشه/ خطوط: ج خط، «اگر بسیط را نهایت باشد آن نهایت او ناچاره خطی باشد و آن خط طولی باشد بی‌عرض و به بعد یکی کمتر باشد از بعدهای سطح/ سطوح: ج سطح، «جسم ناچار بی‌نهایت نبود به همه سوده‌ها و نهایت او سطح است و این نام را از بام‌خانه گرفتند و نیز او را بسیط گویند؛ یعنی گسترده؛ زیرا سطح بر جسم گسترده است و سطح طول است و عرض بس و از جسم یک بعد کمتر است و آن عمق است.»/ مجسمات: ج مجسم و مجسمه، تعریف شکل مجسم یا جسمی تعلیمی گویند، چیزی که دارای طول و عرض و سمک (عمق) باشد. مقادیر: ج مقدار، اندازه هر چیزی. مفهوم: و هندسه هنری است که در آن احوال خطوط و شکل‌های سطوح و مجسمات و آن نسبت کلی که برای اندازه هر چیزی است، شناخته می‌شود.

۳- فروع او تنصیف و تضعیف و ضرب و تقسیم و جمع

+ دشواری‌ها و نکات: تنصیف: دو نیم کردن چیزی را و از هم نصف نصف کردن/ تضعیف: دو چند گردانیدن.

مفهوم: فروع علم ریاضی دونیم کردن و دوچند گردانیدن، تقسیم، ضرب، جمع و... است.

۴- اصول او را کتاب ارثماتیقی

مفهوم: ارثماتیقی: علم حساب نظری و دانش اعداد - واژه یونانی.

۵- اما علم هیئت (علمی است) که شناخته شود اندرو حال اجزاء عالم علوی و سفلی و اشکال و اوضاع ایشان.

+ دشواری‌ها و نکات: عالم علوی: منسوب به علو، بالای خانه، آسمانی/ سفلی: منسوب به سفلی، پست، ضد علوی.

مفهوم: علم هیئت علمی است که با آن عناصر عالم آسمانی و زمینی و اوضاع و احوال این عوامل شناخته می‌شود.



مدرسای شریف

فصل چهارم

«مقالات چهارم»

در علم طب و هدایت طبیب

پزشکی پیشه‌ای است که با آن سلامتی بدن انسان حفظ می‌شود و اگر سلامتی تباه شود آن را بازمی‌گردانند و اما حکیم باید نرم‌خو، دانادل و نیکوحدس باشد و حدس و گمان عملی است مختص نفس که درباره اندیشه‌های درست به کار می‌رود، مراد سرعت جابه‌جایی از مسئله‌ای معلوم به مسئله‌ای مجهول است و هرکسی که نیکو حدس نباشد، نمی‌تواند بیماری را بشناسد و تا زمانی که نیروبخشی الهی با صواب خواست او همراه نباشد، اندیشه درست نخواهد بود و همچنین در نظر داشتن رنگ ادرار و ته‌نشین شدن آن و استدلال بر نوع بیماری برحسب رنگ ادرار کار آسانی نیست و تمام این دلایل نیازمند تأیید خداوند و راهنمایی پادشاهند و اما بیماری جنس است. مثلاً تب و سردرد و سرماخوردگی و ورم دماغ و تب دائمی و زردی بدن نوع بیماری است و هر کدام در نقطه‌ای از هم جدا می‌شوند و هر کدام باز جنس می‌شوند. مثلاً تب جنس است و حمی یوم و غیب و شطرالغیب و ربع، انواع آن جنس به شمار می‌آیند و هر کدام بیماری‌ای هستند که با خصلتی تمایزبخش از هم متفاوت‌اند. اگر پزشک ماهر باشد، تشخیص می‌دهد که بیمار کدام تب را دارد و اگر در شناخت بیماری درمانده شود باید از خداوند یاری بجوید؛ زیرا بازگشت همه به سوی خداست.

گزیده عبارات مهم

- ۱- طبیب باید که رقیق‌الخلق، حکیم‌النفس، جیدالحدس باشد و حدس حرکتی باشد که نفس را بود در آراء صابیه اعنی که سرعت انتقالی بود از معلوم به مجهول.
- + دشواری‌ها و نکات: رقیق‌الخلق: نرم‌خو/ حکیم‌النفس: دانادل/ جیدالحدس: نیکو حدس (حدس، به گمان سخن گفتن و دانستن امور به تخمین و توهم است)/ آراء: ج رأی، رأی‌ها، اندیشه‌ها/ صابیه: درست و راست/ اعنی: متکلم وحده از فعل مضارع از عنایت، قصد می‌کنم و مراد می‌دارم. مفهوم: حکیم باید نرم‌خو، دانادل و نیکوحدس باشد و حدس و گمان عملی است که مختص نفس است و درباره اندیشه‌های درست به کار می‌رود، مراد سرعت جابه‌جایی است از مسئله‌ای معلوم به مسئله‌ای مجهول.
- ۲- هر که جیدالحدس نبود به معرفت علت نرسد.
- + دشواری‌ها و نکات: جیدالحدس: نیکوحدس، تیزهوش مفهوم: هر کسی که نیکو حدس نباشد نمی‌تواند بیماری را بشناسد.
- ۳- تا تأیید الهی باستصواب او همراه نبود فکرت مصیب نتواند بود و تفسره را نیز همچنان الوان و رسوب او نگاه داشتن و از هر لونی بر حالتی دلیل گرفتن نه کاری خرد است.
- + دشواری‌ها و نکات: تأیید: نیروبخشی/ استصواب: صواب خواستن، صواب شمردن/ مصیب: درست/ تفسره: ادرار، مدفوع/ رسوب: به ته نشستن چیزی در آب، ته‌نشین. مفهوم: تا زمانی که نیروبخشی الهی با صواب خواست او همراه نباشد، اندیشه درست نخواهد بود و همچنین در نظر داشتن رنگ‌های ادرار و ته‌نشین شدن آن و استدلال بر نوع بیماری برحسب رنگ ادرار کار آسانی نیست.
- ۴- مرض جنس آمد و تب و صداع و زکام و سرسام و حصبه و یرقان نوع و هر یک بفضلی از یکدیگر جدا شوند و ازین هر یکی باز جنس شوند.
- + دشواری‌ها و نکات: صداع: درد سر/ زکام: سرماخوردگی/ سرسام: در اصطلاح طب ورم دماغ/ حصبه: یک نوع تب دائمی که با بروز جوش‌های سرخ‌رنگ در سینه و پشت و شکم همراه است/ یرقان: مرضی که رنگ بدن تغییر فاحش یابد و گونه زرد و سیاه شود. مفهوم: بیماری جنس است و تب، سردرد، سرماخوردگی، ورم دماغ، تب دائمی و زردی بدن نوعی بیماری است و هر کدام در نقطه‌ای از هم جدا می‌شوند و هر کدام از آن‌ها باز جنس می‌شوند (یعنی دارای انواع می‌گردند).

۵- مثلاً تب جنس است و حمی یوم و غب و شطرالغب و ربع انواع

+ دشواری‌ها و نکات: حمی یوم: آن است که روح حیوانی و طبیعی و نفسانی گرم شود. اولاً به گرمای غریب، سپس این حرارت به قلب رسد و مشتعل گردد و از آنجا به توسط شریان‌ها دیگر اعضاء و اخلاط رسد/ حمی غب: تب صفاوی است که ماده آن موجب عفونت خارج عروق مانند فرجه‌های اعضاء، معده و کبد گردد، تبی که یک روز در میان آید/ شطرالغب: قسمی از تب نوبه که یک روز شدید باشد و یک روز خفیف/ ربع: تبی که یک روز گیرد و یک روز گذارد. مفهوم: مثلاً تب جنس است و حمی یوم، غب، شرالغب و ربع، انواع تب به شمار می‌روند.

۶- درو تکسر و گرانی و کاهلی و درد نباشد و تب مُطبقه جدا شود از دیگر تب‌ها

+ دشواری‌ها و نکات: تکسر: شکسته شدن/ تب مُطبقه: تب دموی لازم است و بر دو نوع است: یکی آنکه از عفونت خون در عروق و خارج آن‌ها پدید آید و دیگری به غیر عفونت خون را گرم کند و غلیان آورد.

کج مثال ۱: مفهوم عبارت «طیب چون علت نشناسد در علاج مصیب نتواند بود» بر کدام گزینه تکیه دارد؟ (دکتری ۹۲)

- (۱) معالجه‌ی درست (۲) تشخیص صحیح (۳) طرز درمان (۴) تجربه‌ی طبابت

✓ پاسخ: گزینه «۲» طیب آن هنگام که بیماری را نشناسد، نمی‌تواند در علاج بیمار درست اقدام کند. «مصیب» از «صوب» و «أصاب الرئی فهو مُصیب»: آنکه رأی و نظرش درست باشد پس او را «مصیب» گویند. به این مفهوم اسم فاعل است (مجمع البحرین طریحی) در قاعده‌ی فقهی آمده است، که «کلّ مجتهد مصیب»: هر مجتهدی درست رأی است.

کج مثال ۲: کدام گزینه از مفهوم این عبارت دریافت نمی‌شود؟

- «طیب باید که رقیق الخلق حکیم النفس جیدالحدس باشد.» (سراسری ۸۲)
- (۱) دانادلی (۲) راست گمانی (۳) نرم‌خویی (۴) نیک‌اندیشی

✓ پاسخ: گزینه «۴» رقیق الخلق: خوش اخلاق، نرم‌خو / حکیم النفس: دانادل / جیدالحدس: راست گمان

کج مثال ۳: کدام گزینه با «تفسره» تناسب معنایی دارد؟

- (سراسری ۸۲)
- (۱) قاروره (۲) قندیل (۳) قاذوره (۴) قرطاس

✓ پاسخ: گزینه «۱» قاروره: شیشه‌ی آزمایش ادرار / قندیل: چراغ / قاذوره: پلیدی / قرطاس: کاغذ، نامه تفسره: ادرار بیمار که پزشک از معاینه و تجزیه‌ی آن بیماری را کشف می‌کرد.

کج مثال ۴: مفهوم کدام گزینه با گزینه‌های دیگر متفاوت است؟

- (سراسری ۹۳)
- (۱) سلس العنانی (۲) ساده‌اندیشی (۳) سست مزاجی (۴) سهل جانبی

✓ پاسخ: گزینه «۲» سلس العنانی: سهل الوصول بودن / سست مزاجی: ثابت‌قدم نبودن / سهل جانبی: سست مزاجی

حکایت (۱)

از خواجه ابوبکر دقاق شنیدم که می‌گفت: یکی از افراد مشهور نیشابور به بیماری قولنج گرفتار شد و من هر قدر که به معالجه او پرداختم فایده نداد. روز سوم به خانه بازگشتم در حالی که مطمئن بودم بیمارم زنده نخواهد ماند، صبحدم به پشت بام رفتم و رو به آن سمت کردم و گوش فرا داشتم، اما هیچ صدایی نشنیدم پس دعا کردم و سوره فاتحه خواندم و بسیار حسرت می‌خوردم؛ زیرا او خداوند نعمت و فراگیرنده عیش و خوشی بود و بهره‌ای کامل داشت. بعد از آن یک نفر از طرف بیمار به در خانه‌ام آمد و خبر سلامتی وی را داد. از آنجا فهمیدم که دعایم در بهبود او تأثیر گذاشته است؛ پس طیب باید اعتقادات نیک داشته باشد و مطالعه بسیار کند و اگر نمی‌خواهد آثار بسیار مطالعه کند، به قانون ابن سینا اکتفا کند و سرور جهان و پیشوای انس و جن (پیامبر) می‌فرماید: همه شکارها در شکم گورخر است (همه شکارها کم از شکار گورخر است)؛ زیرا مطلب تمام کتاب‌ها در قانون جمع شده است و چهار هزار سال حکیمان سعی کردند حکمت را به کمال برسانند اما نتوانستند تا اینکه فیلسوف بزرگ «ارسطا طالیس» این زر را به ترازوی منطق سنجید و با محک تعاریف تمیز داد و با وزنه قیاس اندازه گرفت تا شک و تردید از آن دور شد. پس هر کسی که بر این فیلسوف و ابن سینا ایراد گرفت خود را در جمع دیوانگان جای داد.